



بدون افشاء و انفراد همه جانبه

لیبرالیسم و رفترمیسم

پیروزی انقلاب ممکن نیست !

روند معینی تحولات در ایران، با واستثمارگران حاکم بر ایران، پیوسته گذشت هر روز این حقیقت مسلم را بیشتر بسوی اضمحلال و فروپاشی قطعی پیش میرود آشکار می سازد که رژیم جمهوری اسلامی و رسالتی جز تشدید روز افزون و خامت اوضاع بمشابه قدرت متشکل دارودسته مرتجعین در صفحه ۳

دو خط مشی اساسا متفاوت در انقلاب

هر انقلابی، در تاریخچه حیات سیاسی هرملتی گذشته از نتیجه نهایی آن حاوی یک سلسله درسیهای گرانبها و تجربیات ارزشمندی است که اثراتی بسیار عظیم و غیر قابل انکار بر زندگی سیاسی توده های مردم برجای میگذارد. انقلاب نه فقط

رهبران بلکه توده های مردم را نیز چنان تعلیم میدهد و در هر گام آنها را روشنی می سازد، که گذشت دهها سال زندگی دوران عادی و آرام نمی تواند این چنین تاثیر زور فزندی سیاسی و آگاهی آنها بر جای در صفحه ۴

بر مقاله

تماسهای نهانی و

تضادهای درونی:

تلاش در جهت تثبیت و تحکیم

پان اسلامیسیم

قضیه سفر مک فارلین به ایران، بسا ضامی جنگلهائی که پیرامون آن بر راه افتاده است، بی نظمه میتواند است امری معمول و ساده بحساب آید، فرستادگان دولتی امپریالیستی با سران رژیم سی ارتجاعی تماسهای نهانی برقرار کرده و بر این زمینه معاملاتی در رابطه با اسلحه نیز صورت پذیرفته است. اما هم مجموعه شرایطی که این سفر بر زمینه آن صورت گرفته و هم

در صفحه ۲

اتحادیه میهنی

و

سیاستهای پان اسلامیستی جمهوری اسلامی

از گروههای تروریستی فوق ارتجاعی تبلیغات و باج دهی و تطمیع از جمله ابزارهای پیش برد سیاستهای پان اسلامیتی در صفحه ۵

رژیم جمهوری اسلامی ابزارهای مختلفی را برای اعمال سیاستهای توسعه طلبانه و پان اسلامیتی اش بکار می گیرد. جنگ، تهدید، اعزام و یا حمایت

"شیوه های مختلف رژیم در به انقیاد در آوردن دانشگاهها"

دانشگاه بمشابه سنگر آزادی و دفاع از دموکراسی، همواره مورد توجه و یکی از مراکز خطر برای دشمنان آزادی و دموکراسی بوده است. در صفحه ۶

از تجارب

بلشویکها بیاموزیم

بمناسبت شصت و نهمین سالگرد

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر

در صفحه ۷

یادداشت های سیاسی

۱- بن بست حکومت اسلامی و استیصال خمینی

۲- گسترش مفاسد اجتماعی در جمهوری اسلامی

در صفحه ۲۰

برای برقراری صلحی دموکراتیک، جنگ ارتجاعی را به جنگ داخلی علیه رژیم تبدیل کنیم

تماسهای نهانی و

تضادهای درونی:

تلاش در جهت تثبیت و تحکیم

پان اسلامیسیم

رادان میزد و به عربهای تبدیل شد برای یک تعرض جدید از سوی جناح بازار. اما نه طرد گروه هاشمی و نه تعدیل تعرضیات جدید بر زمینه ایجاد شده، به سادگی صورت نگرفت. از همین رو بود که در هر دو مسأله خیمینی را نیز به میدان آوردند.

در این زمینه خبرگزاری جمهوری اسلامی بدون آنکه خبری از دستگیری افراد وابسته به منتظری بخش نماید اعلام کرد که "در پی دستگیری سید مهدی هاشمی و تعدادی از مرتضیین با او، ری شهری وزیر اطلاعات طی نامه ای از امامت تقاضا کرد تا با توجه به جو سازی که در جهت تخریب اذهان و ایجاد اختلاف بوجود آمده است و نیز در رابطه با رسیدگی جدی به این مسئله نظر خویش را اعلام فرمایند." ری شهری طی همین نامه آنها مات وارده به دستگیرشدگان را قتل و آدم ربائی، همکاری با ساواک و... قید کرد که البته هیچکدام نه مسئله پوشیده ای بودند و نه مسئله ای جدید، بجز افشاء خبرسفر مک فارلین که ما این اتهام در میان دادخواست ری شهری غایب بود. خیمینی نیز در پاسخ به نامه ری شهری از او خواست تا به این امر رسیدگی کند و دستگیرشدگان را منحرفین از انقلاب و اسلام خواند.

دستگیری سید مهدی هاشمی هر چند منبع افشاء ملاقاتهای نهانی را ساکت نمود، اما خود حربه ای شده که جناح بازار تعرض جدیدی را بر علیه جناح رفسنجانی سازمان دهد. ۸ نماینده مجلس که از جمله جلال الدین فارسی، نیک روش، موسویانی و سید محمد خا منه ای را شامل میشوند با استفاده از جوایز ایجاد شده طی نامه ای از وزیر امور خارجه درخواست ارتباط با دولت آمریکا سئوال میکنند. هدف از طرح سئوال اینست بود که به وزارت امور خارجه که ولایتی در رأس آن است بعنوان تنها کانال ارتباطات بین المللی رسمیت بخشیده شود و فعلاً لیتها جناح دیگر در این مورد غیر قانونی و تخطی از حیطه وظایف اعلام گردد. زمینه ای برای تعرضی دیگر، در اینجا نیز اما خیمینی با نطق خود موقتاً مسئله را فیصله داد.

ایضا دسترده مسئله که تنها به سفر مک فارلین محدود نمی شود، به روابط نهانی و آشکار جمهوری اسلامی با امپریالیستها بعدی دیگر بخشیده است. تضادهای حاد درونی هیئت حاکمه، شرایط بحران انقلابی حاکم بر ایران و بی ثباتی رژیم و در عین حال نقش ارتجاعی پان اسلامیسیم بعنوان ابزاری در جهت انحراف جنبش های توده ای بویژه در منطقه خاور میانه که جمهوری اسلامی در قالبی ضد امپریالیستی می بايستی کاوش بحساب می آمد، جنگ ایران و عراق و بالاخره رقابت های فی مابین تحولات و دستجات امپریالیستی مجموعه شرایطی را پدید آورده است که به سفر مک فارلین به ایران و روابط دول امپریالیستی با جمهوری اسلامی و معاملات سری اسلحه اهمیت ویژه ای بخشیده است.

افشاء تماسهای محرمانه کارگزاران امپریالیسم آمریکا، علیرغم تلاشهایی که بعمل آمد، فقط به سفر مک فارلین به تهران محدود نگردید. سران جمهوری اسلامی، پس از انتشار خبر سفر مک فارلین که توسط یک نشریه لبنانی افشاء شد با دستگیری گروهی از دست اندرکاران رژیم که منبع خبر نشریه لبنانی بودند، در یک جلسه که از سران قوا تشکیل شد، تصمیم گرفتند که با توجه به درز خبر در سطح بین المللی، در محدوده مشخصی که فقط به سفر مک فارلین محدود میشود، خبر را تا شاید کنند و قضیه را مختومه اعلام نمایند. بر این اساس سران حکومت آمریکا هم این امکان را می یافتند که در همان محدوده هماهنگ با جمهوری اسلامی قضایای پشت پرده رایج حدیث سفار شده تنزل داده و بشیوه قبل تماسهای نهانی را ادامه دهند.

اما رقابت جناحهای مختلف سرمایه داری در داخل و نیز در خارج سبب افشاء اخبار مربوط به یک سری ملاقاتها و معاملات اسلحه گردید که قضیه مک فارلین فقط یک حلقه آنرا تشکیل میداد.

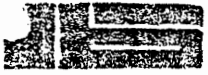
تضادهای درونی هیئت حاکمه که سبب گردیده بود خبر سفر مک فارلین به تهران به مطبوعات خارجی درز پیدا کند، خود سبب بروز یک سری تنش های جدید در هیئت حاکمه شد. هر دو جناح اصلی حکومت که برای ثبات رژیم جلب حمایت گسترده تر امپریالیستها را ضروری میدانند در طرد گروهی برهبری سید مهدی هاشمی که به افشاء ملاقاتها پرداخته بود، درنگ نخواستند و راه ندادند. هر چند همین مسئله خود تضادهای

با این وجود رقابت قدرتها و انحصارات امپریالیستی برای بهره گیری از این ملاقاتها، سبب شده که بسیاری از حلقه های تماس مابین امپریالیسم آمریکا و امپریالیستها و دول مرتجع منطقه با جمهوری اسلامی بر ملا شود. افشاء زنجیره ای تماسهای نهانی بر چهره با اصطلاح ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی مرتباً سیلی میزند، اما نه آنگونه که امامت خواسته بود بر چهره آمریکا سیلی بزند! بر چنین زمینه ای که کسوس رسوائی ضد امپریالیستی بودن جمهوری اسلامی بر سر هر کوی و برزن زده میشد، سران حکومت ضمن های وهوی فراوان در مورد "پیروزی" های اخیرشان بر آمریکا به معادله ای تبلیغاتی دست یافتند: معادله ای مابین لطافت وارده بر چهره "ضد استکباری" رژیم و امتیازات مربوط به حمایت های امپریالیستی از رژیم. تثبیت قدرت سیاسی رژیم و از سر گذراندن بحران انقلابی و پذیرش قدر قدرتی اش در منطقه و هدف بهم پیوسته ای بوده است که سران حکومتی به طرق مختلف و از جمله جنگ ارتجاعی ایران و عراق آنرا دنبال کرده اند. حال پس از افشاء روابط نهانی رژیم با امپریالیستها، معادله تبلیغاتی سران رژیم بدین قرار بود، پذیرش لطمه به نقش با اصطلاح ضد امپریالیستی رژیم در ازاء بهره گیری از این ملاقاتها برای نشان دادن ثبات رژیم و پذیرش نقش ژاندارمی اش در منطقه از سوی امپریالیستها.

بر مبنای چنین معادله ای تبلیغاتی رژیم برای تقلیل فشارهای ناشی از افشاکاری ها و بر ملا شدن روابط آغاز شد. در آغاز می بايست تا آنجا که ممکن است به توجیه نقش ضد امپریالیستی رژیم پرداخت و تا آنجا که میسر است از لطمات بیشتر بر نقش "ضد استکباری" رژیم که سیاستهای توسعه طلبانه و پان اسلامیستی اش بر آن متکی است، لگو گیری کرد و در عین حال چراغ سبز مذاکره و گسترش روابط با امپریالیستها را همچنان روشن نگاه داشت.

رفسنجانی این نقش را بر عهده گرفت و در مراسم نماز جمعه ۱۶ آبانماه کوشید که علیرغم تمامی اخبار و مسائلی که رابطه با ورود مک فارلین فرستاده ریگان به ایران منتشر گشته بود، جمهوری در صفحه ۸

رژیم جمهوری اسلامی را باید بایک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت



بدون افشاء و انفراد همه جانبه

لیبرالیسم و فرمایشیسم

پیروزی انقلاب ممکن نیست!

اقتصادی - اجتماعی و تشدید فشار بردوش توده های زحمتکش مردم برعهده ندارد. رژیم جمهوری اسلامی که اکنون مدتهاست در عرصه های مختلف اقتصادی - اجتماعی و سیاسی با تضادهای لاینحل و بحرانهای مداوم روبرو است، بمثابه عمده ترین مانع برسر راه تحولات جامعه درآمده و مجموعه سیاستها و عملکرد آن سبب گشته است که جامعه ایران بسوی قهقرا، عقب ماندگی و بربریت قرون وسطائی سوق یابد.

بحران اقتصادی موجود که در اساس محصول گنبدیگی نظام سرمایه داری حاکم برای ایران است در اثر سیاستهای فوق ارتجاعی رژیم، بیفایت تشدید شده و بسیار طاقت فرسای آن بردوش توده های زحمتکش مردم ایران قرار گرفته است. بحرانی که تنها به این یا آن حیطه خاص اقتصادی محدود نشده بلکه بحرانی است همه جانبه که تمام جنبه های زندگی اقتصادی جامعه را در عرصه های مختلف صنعتی، کشاورزی، بازرگانی و مالی فراگرفته است. تداوم و تشدید روز افزون این بحران که انهدام و ویرانی بخش عظیمی از نیروهای مولده را در پی داشته و توده های زحمتکش مردم ایران را به تباهی مادی و معنوی سوق داده است، تنها نتیجه گنبدیگی نظام سرمایه داری نیست، بلکه بحران سیاسی حاکم بر جامعه نیز که نتیجه اجتناب ناپذیر بحران اقتصادی و سیاستهای فوق ارتجاعی جمهوری اسلامی محسوب میگردد و جزء لاینفک موجودیت این رژیم است، به ادامه و تشدید این بحران مدد رسانده است. این بحران سیاسی از یکسو محصول تضادهای لاینحل اقتصادی و اجتماعی و از سوی دیگر محصول موجودیت متضاد و بحران زای خود رژیم جمهوری اسلامی است. از یکسو بحران اقتصادی شرایط زندگی توده های مردم را بیبوسته و خیم ترنموده، میلیونها کارگر را به صفوف سیکاران یرتاب نموده، انبوهی از دهقانان را خراب کرده، با افزایش روز افزون قیمت کالاها سلج زندگی توده های مردم را به نازلترین

سطح ممکن تقلیل داده، فروتنی دستی را به ابعاد بی سابقه ای رسانده و بدین طریق با تشدید تضادهای اجتماعی بسر دامنه نارضایتی، اعتراض و مبارزه توده های افزوده است.

رژیم جمهوری اسلامی در بن این شرایط به اعمال سیاستهای فوق ارتجاعی در عرصه های اجتماعی و سیاسی پرداخته است. سلب آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک توده ها، سرکوب و اختناق، اعدام و زندان، بی حقوقی مطلق کارگران و دیگر زحمتکشان، تشدید استمگري نسبت به ملیتهای ساکن ایران، تشدید استمغیض نسبت به زنان، فشار به اقلیتهای مذهبی و در یک کلام توسل به دیکتاتوری عنان گسیخته و تروریسم عربان نیز در زمره عواملی هستند که بردامنه و رشد نارضایتی و اعتراض توده های افزوده و بحران سیاسی را تشدید نموده اند. از سوی دیگر تحت تاثیر این تضادهای و بحرانهای درونی هیئت حاکمه مداوم و ماحا داشته و هیئت حاکمه پیوسته با یک شکاف درونی روبرو شده است. این تضادهای درونی هیئت حاکمه به همراه تشدید مداوم تضادهای که به علت خملت مذهبی دولت در کلیت روبنمای ایدئولوژیک - سیاسی پدید آمده و تضاد روبنای سیاسی و ربربنای اقتصادی جامعه را بشدت حاد کرده است، به بحران سیاسی موجود ابعاد گسترده تری داده است. این بحران که از هنگام به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی پیوسته ادامه داشته و تشدید شده است، اجتناب ناپذیری سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و ضرورت یک رشته تحولات انقلابی - دمکراتیک را برای حل تضادهای و بحرانهای موجود با همه نشان میدهد.

بر همین مبناست که از مدتها پیش همه حقیقات و افتار جامعه و سازمانهای سیاسی که از منافع هر طبقه و قشر جامعه دفاع میکنند، در برابر یکدیگر صرف آرازی نموده و مسئله رژیم جایگزین جمهوری اسلامی و قدرت سیاسی بصورت یک مسئله مبرم و حاد درآمده است. پیروزی اپوزیسیون مدتهاست که تمام نیرو و

امکانات و شیوه های گوناگون را به خدمت گرفته است تا از یکسوی آنجا که ممکن است تغییر و تحولات در حاکمیت به آرامی از بالا وبدون دخالت توده ها انجام بگیرد و از تلاطماتی که ممکن است منجر به تحولات انقلابی و بدست گرفتن قدرت توسط توده ها گردد جلوگیری نماید و از سوی دیگر چنانچه جنبش اعتراضی توده های مردم به اعتلا گسترده ای برسد بتواند رهبری آنرا بدست گیرد.

در هر دو حالت هدف بورژوازی حفظ نظم ارتجاعی - بوروکراتیک موجود، حراست از منافع طبقه سرما به دار، به انحرف کشاندن مبارزه توده ها و شکست جنبش است. بورژوازی اپوزیسیون هدف و رمزالتی جز شکست جنبش ندارد. بورژوازی اپوزیسیون همانند بورژوازی حاکم دشمن هرگونه تحولات انقلابی - دمکراتیک در ایران است. از اینرو تنها رهبری طبقه کارگر جنبش و بدست گرفتن قدرت سیاسی توسط کارگران، دهقانان و عموم زحمتکشان میتواند اهداف جنبش را متحقق سازد و انقلاب را به فرجام پیروزمندش برساند.

تجربه فاجعه با رب قدرت رسیدن مرتجعین حاکم بر ایران و به پیروزی نرسیدن انقلابی که بخاطر آمران نهسای و انزی توده های زحمتکش مردم ایران شعله ور گشته بود، مصائب عظیمی که امروز توده های مردم با آن روبرو هستند، عمیق تر شدن شکاف میان فقر و ثروت، تشدید دیکتاتوری خفقان و سرکوب، جنگ و مصائب بی شمار ناشی از آن همه و همه این حقیقت را اثبات میکنند که تنها راه در برابر مردم ایران، قرار گرفته است یا رهبری طبقه کارگر، کسب قدرت سیاسی توسط عموم توده های زحمتکش و انجام تحولات انقلابی - دمکراتیک، یا رهبری بورژوازی، شکست جنبش و ادامه تمام مصائب موجود. هیچ راه بینابینی و میانی وجود ندارد.

امروز دیگر بر هر انسان اندک آگاه و انقلابی که ملاروشن شده است که بدون ویران کردن انقلابی شالوده های نظم ارتجاعی - بوروکراتیک حاکم بر ایران و بدست گرفتن قدرت توسط توده ها هیچ تغییر اساسی و بهبود جدی در اوضاع صورت نخواهد گرفت. تنها راهی که میتواند توده مردم را برای همیشه از شر مصائب ویرانگر و وجود نجات دهد، راه حل انقلابی دمکراتیک در مقچه

رهبری طبقه کارگر ضامن پیروزی مبارزات ضد امپریالیستی - دموکراتیک خلقهای ایران



از تجارب

بلشویکها بیاموزیم

بمناسبت نشت و نهمین سالگرد

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر

علیه اکونومیم و آنارشیزم عمدتاً در عرصه ایدئولوژیک - سیاسی بود، اما پس از یک دوره محو مبارزه و تلاش بلشویکها در جهت ایجاد یک تشکیلات مستحکم - پرولتری بود، تشکیلاتی که بتواند طبقه کارگر را به منافع طبقاتیش آگاه سازد و رهبری مبارزه این طبقه را تا کسب قدرت سیاسی و استقرار سوسیالیسم و کمونیزم رهبری و هدایت نماید، بدون تشکیل یک حزب حقیقتاً انقلابی همچون حزب بلشویک قطعاً پیشبرد چنین اهداف سترگی میسر و مقدور نبود، سالهای اولیه قرن بیستم ما شاهد یک مبارزه همه جانبه در زمینه مسائل تشکیلاتی و تئوریک و فقه درجهت سازماندهی یک حزب انقلابی - پرولتری بر مبنای اصول و شالوده های کمونیستی هستیم، لنین در جزوه ای با عنوان "نامه بیک رفیق" درباره وظایف سازمانی ما به تفصیل پیرامون چگونگی سازماندهی و نحوه پیشبرد وظایف حزبی، ارگانهای تبلیغ و ترویج و نحوه عملکرد آنها به گونه ای که از ضربات پلیس درامان باشند و نقش کمیته های حزبی کارخانه در پیشبرد مبارزات کارگران سخن میگوید و اعضای حزب را به رعایت اکید این اصول موظف می سازد، سپس در "چه باید کرد" در زمینه چگونگی ایجاد یک حزب پایدار، مستحکم و ادامه کار به بحث می پردازد و اکونومیم را نه تنها در عرصه ایدئولوژیک - سیاسی بلکه در زمینه سازمانی و در عرصه تشکیلاتی بشدت تأکید می نماید و اکیدا بر این امر تأکید میکند که بدون ایجاد یک سازمان متشکل از انقلابیون حرفه ای، یعنی کمونیستهای که اساس فعالیتشان را مبارزه انقلابی تشکیل میدهد، انقلابیون کارآزموده ای که در کلیه زمینه ها از جمله مبارزه با پلیس سیاسی از تجربه لازم برخوردار باشند، ایجاد یک حزب ادامه کار و

تاکنون بشریت ستم دیده رویدادی به عظمت انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بخود ندیده است، انقلابی که نه فقط تحولی کیفی در مبارزات طبقه کارگر در سطح جهان پدید آورد و تئوری های مارکس و انگلس را در عرصه پراتیک جامه عمل پوشاند، بلکه خود سرازیر تحولی گردید که منجر به ایجاد یک اردوگاه از کشورهای سوسیالیستی در سطح جهان شد و تجارب ارزشمندی آن مشعل فروزان فراراه بسیاری از انقلابات پرولتری پس از آن گردید، اما پیروزی انقلاب اکتبر علاوه بر تمامی تأثیرات و تحولات منتج از آن و اینکه یک درس عظیم تاریخی و یک تجربه عملی - مبارزاتی در مقابل طبقه کارگر جهان قرار داد، خود محصول یکا رگیری تجارب ارزنده طبقه کارگر جهانی و بویژه کموناردها در مبارزه انقلابی خود با بورژوازی و از سوی دیگر تجربه دو انقلاب ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۱۷ توسط پرولتاریای روسیه بود.

تردیدی نیست که اگر پرولتاریای روسیه از تجارب گذشته خود ر مز پیروزی را یافت و عمیقاً به خدمت گرفت، اما انقلاب اکتبر بر تجارب پرولتاریای جهانی در مبارزه اش بر علیه بورژوازی عمیق و ژرفائی دیگر بخشید و همین دستاوردها را هکسای بسیاری از انقلابات پرولتری در سطح جهان گردید، یکی از مهمترین درسیای انقلاب پیروزمند پرولتری در روسیه مسئله سازماندهی و رهبری طبقه کارگر توسط حزبی انقلابی همچون حزب بلشویک بود، تاریخ مبارزه بلشویکها بیان یک مبارزه همه جانبه ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بر علیه گرایشات بورژوازی و خرده بورژوازی موجود در جنبش طبقه کارگر روسیه بود، اگر در سالهای اولیه تشکیل حزب طبقه کارگر در روسیه، مبارزه اصلی سوسیال دموکراتها

پایدار مقدور نیست، طبیعی بود که حزب مورد نظر لنین صرفاً از انقلابیون حرفه ای تشکیل نمیشد، بلکه سازمان انقلابیون حرفه ای هسته مرکزی حزب را تشکیل میداد و تنها با ایجاد چنین سازمانی امر تشکیل حزب میسر میشد، لنین میگفت: "بدون سازمانی استوار از رهبرانی که کار یکدیگر را دنبال میکنند، یک حزب انقلابی نمیتواند پایدار باشد." و مشخصه چنین سازمانی را اینگونه بیان میکرد: "... چنین سازمانی باید بطور عمده عبارت از کسانی باشد که بطور حرفه ای بسسه فعالیت انقلابی اشتغال داشته باشند." لنین در برخورد با اپورتونیست های که در مقابل تشکیل یک حزب انقلابی سنگ اندازی میکردند و خواستار حزب علنی و فعالیت علنی تحت هر شرایطی بودند و اعضای حزب را تا سمپاتیهای ساده تنزل میدادند، شدیداً به مقابله برخاست، او اپورتونیستهای را که تشکیل سازمان انقلابیون را مترادف با ایجاد یک سازمان توطئه گرمیدانستند افشاء کرد، در پاسخ به انتقادات آنهاش که طرح سازمانی لنین را مترادف با محدود شدن دامنه فعالیت حزب می پنداشتند، گفت: "تمرکز تمام وظایف پنهانکاری در دست حتی المقدور عده قلیلی از انقلابیون حرفه ای هم به هیچ وجه به معنای آن نیست که اینها بجای همه فکر خواهند کرد و جماعت در جنبش شرکت فعال نخواهند داشت برعکس این انقلابیون حرفه ای بیش از پیش توسط خود جماعت پیش کشیده خواهند شد."

پس از این دوره بحث حول اساسنامه حزبی یکی از احداثترین بحث های سوسیال دموکراتهای روسیه بود، لنین در مقاله "یک گام به پیش، دو گام به پس" اصول و ضوابط حاکم بر حزب را فرمولبندی کرد و با پیشبرد پلیک های بر علیه دیدگاه های اپورتونیستی در مسائل تشکیلاتی سرانجام موفق گردید در این زمینه نیز اپورتونیسم را منفرد و طرد نماید، لنین بر اصول حاکم بر تشکیلات حزب پرولتری بشدت تأکید میورزید و ما نترالیزم دموکراتیک را بمثابه اصلی میدانست که حیات بویای حزب را تضمین می نماید و اجرای اکید آن در حزب قدر است قدر است بتکار و خلاقیت را در کارهای حزبی شکوفا سازد، سالهای دهه اول قرن بیستم اساس تلاش بلشویکها در زمینه تشکیلاتی، در جهت ایجاد حزبی با شکل و

دو خط مشی اساساً متفاوت در انقلاب

بگذارد. انقلاب ایران نیز هر چند بسـه سرنوشتی گرفتار آمد که سهمگین ترین ارتجاع سیاسی بر ایران حاکم شده است، با این وجود چنان در سهای گرانبها و ارزشمندی را به نوده های مردم ایران آموخت و چنان تعمیم سیاسی به طبقات مختلف داد که هرگز امکان نداشت در دوران آرامش و رکود در چنین ابعادی بدان دست یابند. انقلاب ما هیت واقعی همه طبقات را در عمل برملا کرد و نشان داد که هر طبقه ای چه اهدافی را در انقلاب دنبال میکند. منافع کدام طبقات در جهت پیشرفت انقلاب است و قدرت و توان هر یک از آنها تا چه حد است. انقلاب ایران با عریان نمودن ما هیت واقعی طبقات مختلف، بر همه توهمات خرده بورژوازی عیوم خلفی و ابداعات اپورتونیستی منبسی برای تکه اقشار غیر پرولتری نیز قاف در نسد انقلاب را بفرجام پیروز ماندن سه اش برسانند، عملاً خط بطلان کشید و صحت تجربیات انقلابات جهانی و تعالیم و آموزشهای مارکسیستی را با زهم با ثبات رسانند. انقلاب با ردیگر صحت این استنتاج لنینی را نشان داد که: "فرجام انقلاب منوط به آنست که با طبقه کارگر نقش همدستت بورژوازی را بازی خواهد کرد، همدستی که از لحاظ نیروی تعرضی علیه حکومت مطلقه توانا ولی از لحاظ سیاسی ناتوان است. بیاینکه نقش رهبران انقلاب توده ای را، چرا که عا لرفرم تمام از خود گذشتگیها، ابتکار و تلاش خالصانه توده های وسیع مردم در انقلاب ایران، با این ملت که طبقه کارگر و رهبری انقلاب توده ای را در دست نداشت و در حقیقت خود نیز دنباله رو بورژوازی و سیاستهای آن گردید، فرجام انقلاب تسلط ارتجاع را بسیار آورد. فقدان رهبری طبقه کارگر و فقدان مرز بندی و تفکیک طبقاتی در جنبش همگانی جراین نمیتوانست نتیجه ای در پی داشته باشد. اما انقلاب جنبه دیگری نیز در پی داشت. جنبش همگانی عیوم خلقی تجزیه شد، تفکیک و مرز بندی طبقاتی جای آنرا گرفت، جنبش مستقل طبقه کارگر در مقابل تمام طبقات دیگر شکل گرفت، ما هیت خدا انقلابی و ارتجاعی بورژوازی علی العیوم بر ماسلا گردید، تزلزل و نا استواری ذاتی

خرده بورژوازی و سرشت دوگانه آن بیش از پیش خود را نشان داد و خلاصه کلام طبقات " با سیمای سیاسی مشخصی از انقلاب خارج شدند. در سهای انقلاب ایران فزون از حد اند، اما ما بر مهم ترین و اساسی ترین درس انقلاب یعنی رهبری انقلاب از آن جهت تاکید میکنیم که امروزه با ردیگر با تشدید تضادها، تعمیق روز افزون بحران و چشم انداز سرنگونی اجتناب ناپذیر جمهوری اسلامی، دو خط مشی اساساً متفاوت در بر خور دبه مسئله انقلاب، رهبری انقلاب، و حکومت جایگزین جمهوری اسلامی ظاهر شده اند، این واقعیتی است که اکنون دیگر شعار سرنگونی جمهوری اسلامی بشه شعاری عیومی و همگانی تبدیل شده و تقریباً تمام سازمانهای سیاسی مخالف رژیم حتی اپورتونیستهای توده ای و "اکثریتی" و سرخی سازمانهای مشخصاً بورژوازی، این شعار را سر میدهند. اما هنگامیکه مسئله از این شعار فراتر میرود و مسئله سرکردگی در انقلاب و رژیم جایگزین جمهوری اسلامی بمیان کشیده میشود، دو خط مشی اساساً متفاوت و متضاد ظاهر میگرددند. یکی از آن روی به شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و شعار انقلاب متوسط است و دیگری با ردیگر تراژدی بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی را تکرار کند و انقلاب توده ها را این بار نیز در مسلخ بورژوازی قربانی کند. این خط مشی نه فقط بجز مسئله رهبری پرولتاریا در انقلاب و جایگزینی یک قدرت توده ای بجای جمهوری اسلامی تاکید نمیکند، بلکه می گوید با توجه به فشار و ستمی که جمهوری اسلامی از جهات مختلف بر توده های مردم ایران اعمال میکند و اختناق و سرکوب هولناک و فقر و فلاکتی که این رژیم بر ایران حاکم نموده است، تجربیات و در سهای را که توده های مردم در انقلاب آموختند از ذهن آنها بزدا یدویه این استدلال اپورتونیستی متوسل میگردد و آنرا در میان توده های مردم اشاعه میدهد که مهم نیست، چه کسی جایگزین جمهوری اسلامی میگردد، هر حکومتی که بر سر کار آید بهتر از جمهوری اسلامی است. این درست همان استدلالی است که به هنگام سرنگونی رژیم شاه نیز عنوان گردید، و نتیجه اش نیز در عمل

روشن شد. مدافعین این خط مشی حتی آنهاست که به حکومت جایگزین برای جمهوری اسلامی نیز اشاره میکنند، در اساس همان استقرار مجد دیک حکومت بورژوازی را که در آن قدرت سیاسی در دست سرمایه داران قرار دارد تبلیغ میکنند. این خط مشی که مدافعین آن، را طیف وسیعی از جریانات سوسیال - دفرمیست "توده ای" مساک و لیبیرالهای رنگارنگ تشکیل میدهند، خواستار وحدت همگانی نیرو ههای نامتجانس و اساساً متضاد از بورژوازی گرفته تا پرولتاریا هستند. کلام قصار یکی از نیروهای این طیف که میگوید: "هر کس را که قلمی و قدمی دارد" و خلاصه کلام "همه ایران" را باید علیه خمینی مذهب کرد، تبلور واقعی این خط مشی است. شکست منسجم ترین خط مشی از سوی "حزب توده" و "اکثریت" ارائه میشود، که پس از شکست و رسواییها در وحدت با بورژوازی حاکم، این با رخواهان تشکیل جبهه وسیعی متشکل از بورژوازی، خرده بورژوازی و پرولتاریا شده اند. این خط مشی همانگونه که در عمل نشان داد، راه دیگری جز شکست در برابر انقلاب قرار

نمیدهد. اما در مقابل این خط مشی که تجربه انقلاب ما هیت واقعی آنرا عریان ساخت و ارتجاع حاکم نیز محمول ضروری و اجتناب ناپذیر آنست، خط مشی دیگری قرار داده، بنای کار خود را بر ارزیابی دقیقاً عینی و واقعی از نقش و منافع هر طبقه معین، در انقلاب و قدرت و توان آنها در پیروزی انقلاب قرار میدهد و با حرکت از موضع طبق کارگر یعنی طبقه ای که تاریخ رسالت دگرگونیهای عظیم عیوم کنونی را بر عهده آن قرار داده است، با پیروی از تعالیم مارکسیستی، بحساب آوردن کله به تجارت انقلابات جهانی بطور اعصم و انقلاب ایران بطور اعصم - مسئله رهبری طبقه کارگر در انقلاب، استقرار یک حکومت دمکراتیک و انقلابی و یک جمهوری دمکراتیک توده ای، در جهت پیروزی انقلاب گام برمیدارد. این خط مشی بر این اعتقاد است که اکنون دیگر پس از آنکه انقلاب عملاً نقش و ما هیت همه طبقات را نشان داد، کسی که ذره ای به انقلاب و توده های زحمتکش مردم ایران اعتقاد داشته باشد هیچ تردیدی نباید بپذیرد که: "فرجام انقلاب منوط به آنست

زند و بباد است تقالال طبقاتی کارگران



دو خط مشی اساساً

متفاوت در انقلاب

انجام اقدامات ضد امپریالیستی هیچ گونه گذشته نخواهد داشت و پیگیری ترین نیروی ضد امپریالیستی نیز محسوب میگردد. پس تنها طبقه کارگر بزرگترین نیروی انقلاب است و به زودیکال ترین و قطعی ترین شکل ممکن خواستار انجام وظایف و اهداف انقلاب دمکراتیک است. از همین روست که پیروزی انقلاب درگرو رهبری این طبقه قرار دارد. این همان بزرگترین درسی است که سرنوشت تراژدیک انقلاب ایران تحت رهبری بورژوازی به ثمر رسیده است. مردم ایران می آموزد و ما هیت خیانته کارانه کمانی را که هنوز از پیروزی انقلاب تحت رهبری اقشار غیرپرولتری سخن میگویند، بر ملا میبازد. بنا بر این انقلاب دمکراتیک ایران تنها تحت رهبری طبقه کارگر میتواند به پیروزی برسد، اما طبقه کارگر نمیتواند خود به تنهایی در این مرحله از انقلاب این وظیفه را انجام بدهد. هر چند طبقه کارگر با تفیق نیمه پرولترهای ایران خود نیروی عظیم و کشوری را تشکیل میدهد، اما هم الزامات مرحله دمکراتیک انقلاب، که خرده بورژوازی را در صنف نیروهای انقلاب قرار داده است و هم نیاز به یک نیروی عظیم برای سرنگونی ضد انقلاب و تحقق فوری اهداف انقلاب ایجاب میکنند که طبقه کارگر در این مرحله از انقلاب با خرده بورژوازی که علیرغم همه ناپیگیریهایش به انجام تحولات انقلابی دمکراتیک و ضد امپریالیستی ذیعلاقه است و در نتایج آن سهم و دینفع میبازد، متحد گردد. ضد انقلاب را سرنگون سازد و سرکوب نماید و یک حکومت انقلابی دمکراتیک را بجای حکومت ارتجاعی بورکراتیک موجود مستقر سازد. حکومتی که زبطن قیام مسلحانه پیروزمند شده است بیرون خواهد آمد، بازار اعمال حاکمیت شده ها و مجری بلاواسطه مناقع بوده ها و اهداف انقلاب خواهد بود. این حکومتی است که از حیث مضمون طبقاتی خود دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی شهری است. یعنی حکومتی که در آن قدرت در دست ثروتمندان مردم قرار دارد و نه بورژوازی. اتکانش به ثروتمندان و نه هیچ نیروی دیگری. منافع آنها را در نظر دارد و نه منافع دیگری. برنامه عمل این حکومت که با سخنگوی

اهداف فوری و بلند رنگ انقلاب است و مضمون فعالیت فوری حکومت انقلابی دمکراتیک را تشکیل میدهد. برنا مه حداقل پرولتاریا یعنی اجرای فوری برنامه اصلاحات اقتصادی و سیاسی است که هم در لحظه کنونی ضروری و عملی اند و بدون آنها تحقق اهداف انقلاب ممکن نیست و هم راه را بر پیشروی آتی انقلاب بسوی سوسیالیسم هموار میکنند. استقرار یک حکومت انقلابی دمکراتیک در ایران برخلاف ادعای بورژوازی و پادوان آن، هنوز بمعنای دیکتاتور پرولتاریا و سلطه یکپارچه این طبقه نیست، چرا که مضمون طبقاتی این حکومت را دیکتاتور انقلابی دمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی تشکیل میدهد. این حکومت صرفاً اهداف یک انقلاب دمکراتیک بوده ای را عملی میسازد. اقدامات رفاهی و اجتماعی موثری به نفع ثروتمندان زحمتکش مرحله اجرای آن آورده. دمکراسی پیگیرتر، کامل تر و همه جانبه تر را عملی میسازد و گامهای قطعی تری در جهت برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی بر میدارد. تنها پس از گذشتن از یک سلسله مراحل انتقالی است که طبقه کارگر میتواند سلطه یکپارچه خود یعنی دیکتاتور پرولتاریا را به مرحله اجرای آن برآورد و به سوسیالیسم گذار کند. انقلاب دمکراتیک برای طبقه کارگر در حکم گام نخستین است که از پی آن می باید گام دوم برداشته شود و گام اول چیس دیگری نیست مگر استقرار حکومت انقلابی دمکراتیک و یک جمهوری دمکراتیک. از اینرو مهمترین مسئله در انقلاب ایران و پیروزی آن، سرگردگی طبقه کارگر و استقرار یک حکومت دمکراتیک و انقلابی است که مضمون طبقاتی آن را دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی تشکیل میدهد. تنها چنین حکومتی بعنوان حکومت جایگزین جمهوری اسلامی میتواند از تکرار فاجعه بار یک جمهوری اسلامی دیگر در ایران جلوگیری کند. تجربه تمام انقلابات پیروزمند در مقیاس جهانی، و در سپاه انقلاب ایران صحت این خط مشی را نشان میدهد. با سرگردگی طبقه کارگر در اتحاد با خرده بورژوازی و پیروزی انقلاب، بار رهبری بورژوازی و شکست انقلاب، راه سومی در بین نیست. تحولات اجتناب ناپذیر در ایران بزودی نشان خواهد داد که آیا ثروتمندان مردم ایران تجارب گذشته را آموخته اند و تحت رهبری طبقه کارگر ایجاد یک حکومت انقلابی - دمکراتیک دست خواهند زد، یا هنوز پس از این همه فجایعی که

جمهوری اسلامی بیار آورده دژس لازم را نیا موخته اند. قطعاً اگر پرولتاریا بمثابه پیش آهنگ جنبش ثروتمندان یک سیاست اکیدا مستقل را مبتنی بر خط مشی انقلابی دنبال کند پیروز خواهد شد. چرا که انقلاب سرعت تمایلات را دیکال را تقویت خواهد کرد و ثروتمندان وسیع را حول برنامه و خط مشی انقلابی مجتمع خواهد ساخت.

از تجارب

بلشویکها پیاموریم

مضمونی بود که بعدها قادر گشت رهبری انقلاب را بدست گیرد و پرولتاریا و عموم زحمتکشان را در روند انقلاب قهرمانانای که نظام سرمایه داری را واژگون ساخت و نظام سوسیالیستی را بی افکند، بسوی پیروزی رساند. بدون یک مبارزه ایدئولوژیک حاد و سرخستانه بر علیه اپورتونیزم تشکیلاتی و دیدگاههای اپورتونیزم هائی امثال کریچفسکی و مارتینوف که دمکراسی بسوی راه اشعه میدادند و سوسیالیسم دمکراتیک را در حد انتخاب کردن و انتخاب شدن خلاصه می کردند و از صحنای دمکراسی حزبی میدانستند، ایجاد حزبی رزمنده چون حزب بلشویک مقدور نمی شد. حزبی که در کوران مبارزه در کلیه عرصه ها به حزبی پولادین تبدیل گردید و قادر گشت علیرغم سرکوبهای تزاری، با پایداری، استحکام و استواری خود را تضمین نماید و به حزبی ریشه دار در درون طبقه کارگر تبدیل شود. پیروزی انقلاب اکثریت را بسوی حقیقت راه انبساط رساند که تنها طبقه کارگر تحت رهبری حزب کمونیست حقیقتاً انقلابی همچون حزب بلشویک قادر است مبارزات ثروتمندان استمدید را به پیش برد و انقلاب را به فرجام پیروزمندش برساند. تجارب ارزنده حزب بلشویک در کلیه عرصه ها و مهمتر از همه آن در زمینه تشکیلاتی و سازماندهی پرولتاریا و روسیه و آموزشهای لنین در این زمینه می باید فرا راه پرولتاریای ایران و انقلابیون کمونیستی قرار بگیرد که تمام تلاش خود را معطوف به آگاهی و سازماندهی طبقه کارگر ایران نموده اند. این مهمترین درسی است که انقلابیون کمونیست و کارگران آگاه ایران در مقطع کنونی جنبش باید از انقلاب اکثریت بیاموزند و در مبارزه خود یکبار بسندند.

یادرفیق

منصور اسکندری
عضو کمیته مرکزی سازمان
گرامی باد

رفیق منصور به همراه رفقا اسکندر، هادی، نظام محسن و سایرین از طردکنندگان اکثریت خائن از سازمان، و تجلی دهندگان مارکسیسم - لنینیسم رزمنده و بیوفایی "اقلیت" بود. منصور و رفقای دیگر در بطن مبارزات حاد طبقاتی مالهای اولیه پس از قیام بهمن ماه ۵۷، با اتخاذ مواضع مارکسیست - لنینیستی صریح، قاطع، روشن و بدون ابهام در مورد حاکمیت، جنگ، مبارزه طبقاتی و دفاع از منافع پرولتاریا تنها اقلیت رانجلی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و ادامه دهندگان حزب کمونیست ایران معرفی نمودند. سازمانی که در بهمن ۴۹ توسط حماسه سازان سیاهکل با تاز زاید براپورتونیسیم حزب توده تولید یافت و ده سال بعد در سال ۵۹ با تشدید و تعمیق مبارزه طبقاتی در جامعه از اپورتونیستهای خائن که در مرکزیت سازمان بنیوتنه کرده بودند پالایش یافت.

دکتر منصور اسکندری به سال ۱۳۲۹ در کاشمر به دنیا آمد. شرایط زندگی، او را عملاً با جنایات نظام سرمایه داری آشنا ساخت و عنصر کارا و راسخ کوش با آرد، منصور با ایده خدمت به کارگران و زحمتکشان و مرهم گذاشتن یزید در درونج آنها به سال ۱۳۴۶ وارد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شد. آشنائی تجربی با معائب نظام سرمایه داری و کسب آگاهی مارکسیسم - لنینیسم روحیه مبارزه جویانه او را پیش از پیش بسوی مبارزه ای جدی تر و آگاهانه تر علیه نظام پیوسیده و نفرت انگیز سرمایه داری کشانید. با تولد حماسی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، رفیق منصور بسوی خط مشی سازمان گراشید و از آن هنگام تا زمان مرگ سرخش برای تحقق رهاشی، دمکراسی و سوسیالیسم یک دم از پای نشست.

رفیق منصور پس از دستگیری توسط ساواک، شاه در سال ۱۳۵۲ و تحمل شکنجه های بسیار و مقاومت دلیرانه در مقابل

دژخیمان، در اعلائی انقلابی سال ۵۷ بهنگام فتح زندانها توسط کارگران و زحمتکشان بپاخاسته ایران آزاد شد و به قیام و مبارزات توده ها پیوست. او سریعاً در ارتباط ارگانیک با سازمان قرار گرفت. از جمله فعالیت های ارزشمند رفیق منصور پس از قیام ۵۷ کمک به انتشار نشریه "کار" بعنوان ارگانی سازمانگس و فعالیت در بخش کارگری سازمان بود. او علاوه بر نوشتن مقالاتی پیرامون جنبش کارگری، مسئولیت بخش گزارشات و اخبار کارگری نشریه کار را نیز بر عهده داشت. با اوج گیری مبارزه طبقاتی در جامعه و پس از طرد اکثریتی های خائن از سازمان منصور به عضویت کمیته مرکزی سازمان در آمد و همچنان عضویت هیئت تحریریه کار و مسئولیت کمیته کارگری تهران را عهده دار بود.

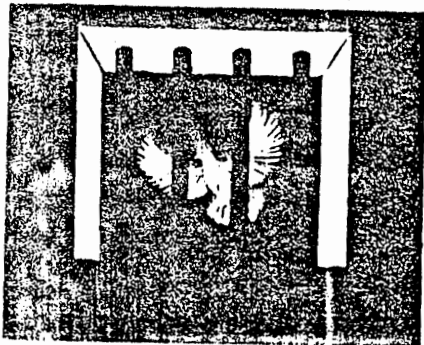
از آنجائیکه او خود شاه سرد رواج لیبرالیسم و بوروکراتیسم عنان گسیخته توسط اکثریتی ها و ضربات ناشی از آن بر پیکر سازمان بود، پس از طرد اکثریتی های می بایست به همراه دیگر رفقای فدائی به تدوین خط مشی، برنامه و دهها وظیفه مهم دیگر می پرداخت. او بدرستی تشخیص داد که فقدان سیاست تشکیلاتی معین از جمله عواملی است که باعث اشاعه لیبرالیسم در سازمان میگردد. او که خود مدافع سرخشت مبارزه و بحث های ایدئولوژیکی سازنده، انتقاد و انتقاد از خود کمونیستی، توجه به افکار، عقاید و آراء توده های تشکیلاتی در کلیه مسائل تشکیلاتی بود، برای زدودن هرگونه سوء استفاده از دمکراسی و سائترالیسم و تبدیل شدن آنها به لیبرالیسم و بوروکراتیسم مبارزه پیگیری را آغاز نمود و در همین رابطه مقاله ای تحت عنوان "دمکراسی بدوی" را به رشته تحریر درآورد که در "کار" نیز به چاپ رسید. در این مقاله منصور توده های تشکیلاتی را با تجربه بزرگ و ارزنده طبقه کارگر در این زمینه آشنا نمود. در این مقاله از جمله مطرح گردید: "مدتها طول کشید تا در میان کارگران این تصور از بین برود که تمام کارها را باید تمام اعضا انجام دهند و همه متمم هامتکی به آراء مستقیم آنها باشد و جای آنرا ایده درست نهادهای نمایندگی و از جمله جملات، مجمع عمومی و غیره بگیرد و با انتخاب نمایندگان و رهبران، مسر هدایت اتحادیه های کارگری و غیره در فاصله بین دو مجمع بعهده نمایندگان منتخب سپرده شود." بدین سان او دمکراسی بدوی را که انحراف از اصول

تشکیلاتی بود برای توده های هوادار و تشکیلاتی تشریح نمود و به ترویج سائترالیسم دمکراتیک که در بحث های مبارزات ایدئولوژیکی، انتقاد و انتقاد از خود، گزارش دهی، دیسیپلین و نظم پرولتری و تبعیت اقلیت از اکثریت تشکیلات از کمیته مرکزی وکل سازمان از کنگره تجلی می یابد پرداخت.

رفیق دکتر منصور اسکندری جهت تحقق عالی ترین سطح دمکراسی درون تشکیلاتی دریک سازمان واقعا پرولتری و مارکسیست - لنینیستی یعنی تشکیل اولین کنگره سازمان، پیگیرانه کوشید. کنگره ارگانی که فراخوانده میشود تا ضمن بررسی عمل کرد حزب و ارگانهای مرکزی آن در طول مدت معین نتایج دست آوردهای مبارزاتی این مدت را جمع بندی کند و به صورت مصوبات کنگره به آن قطعیت بخشد، کنگره یعنی اراده توده های تشکیلات با انتخاب کمیته مرکزی اتوریته و اختیارات خود را در چار چوب اساسنامه سازمانی تا کنگره بعدی بآن تفویض میکند، و به مرکزیت دمکراتیک مادیت می بخشد.

اگرچه منصور یک هفته قبل از تشکیل اولین کنگره سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در اوائل سال ۱۳۶۰ دستگیر شد و با توجه به شناختی که رژیم از موقعیت تشکیلاتی او داشت وی را تحت شدیدترین شکنجه ها قرار داد، اما او با مقاومت مطلق خود بر این ایمان خلل ناپذیر تمامی کارگران و کمونیست های جهان صحت گذاشت که بایستن لبها و فدا کردن جان خویش با پیداسرار سازمان و جنبش کمونیستی نوین ایران را حفظ نمود. و این چنین مرگش، همچون زندگیش بسا شگوه، سترگ، آموزنده و افتخار آفرین بود.

یادش گرامی و راهش پررهرو بساده



دو خط مشی اساسی

متمناوت در انقلاب

قادر نشود این نیرو را تحت رهبری خود هدایت کند، لاجرم تحت رهبری بورژوازی قرار خواهد گرفت.

سرشت ذاتا متناقض و ناستواری و تزلزلی که از این سرشت منشاء میگیرد در دمکراتیسم و مبارزه ضد امپریالیستی این نیرو نیز منعکس میگردد. دمکراسی خرده بورژوازی ناپیگیر و مبارزه ضد امپریالیستی او نیز همچون دمکراتیسم آن ناپیگیر میباشد. امروزه اساسیترین مسئله در یک انقلاب پیروزمند دمکراتیک، ایجاد یک حکومت دمکراتیک و یک دستگاه دولتی دمکراتیک است که لازمه آن برجیده شدن دستگاه بورکراتیک - نظامی موجود است. خرده بورژوازی هرچند که خود همه روزه در معرض فشار و رستم این ماشین دولتی قرار دارد و خواستار برجیده شدن این دستگاه میباشد، اما خود قدرت و توانائی انجام این کار را ندارد. بویژه نمایندگان آگاه خرده بورژوازی که با هزاران رشته مرثی و ناپیگیر با این دستگاه مرتبط هستند، تمایلی به برجیده شدن کامل این دستگاه و جایگزینی آن با یک دستگاه حکومتی و اقتصاد دمکراتیک ندارند. از این رو هرچند خرده بورژوازی در مرحله کنونی انقلاب نیروی دمکرات است و از تحولات دمکراتیک جانبداری میکند، اما این دمکراتیسم ناپیگیر آنرا هرگز نباید از یاد دبرد. در مبارزه ضد امپریالیستی نیز همین ناپیگیری به شکلی دیگر انعکاس می یابد. خرده بورژوازی که اساسا از مالکیت خصوصی دفاع میکند، در مبارزه خود علیه سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های انحصاری و بزرگ داخلی تا آن حد پیش می رود که به "مقدس بودن مالکیت خصوصی لطمه ای وارد نشود. در حالیکه در کشورهای همچون ایران که سرمایه مالی بین المللی در تار و پود اقتصاد آن ریشه دوانده و با هزاران رشته، نفوذ خود را اعمال میکند، اقتصاد این کشورها در بازار جهانی سرمایه دغام شده و در تقسیم بین المللی کار و وظیفه معینی را بر عهده گرفته اند و خلاصه کلام در کشوری که سلطه امپریالیسم با مناسبات داخلی در پیوند تنگاتنگ و ارگانیک قرار گرفته، و نمیتوان بدون برانداختن مناسبات اقتصادی موجود و جایگزین نمودن آنها با مناسبات جدید از برانداختن سلطه امپریالیسم و وابستگی اقتصادی به نوجدی سختی بمیان آورد،

مبارزه ضد امپریالیستی خرده بورژوازی محدودیت خود را نشان میدهد. از این رو موقعیت طبقاتی خرده بورژوازی ناپیگیری دمکراتیسم و مبارزه ضد امپریالیستی او مانع از آن میگردد که بتواند یک انقلاب دمکراتیک پیروزمند را رهبری کند، بلکه خود ناگزیر است که تحت رهبری یکی از دو قطب اصلی جامعه، پرولتاریا یا بورژوازی قرار بگیرد. علاوه بر اینکه باید این سرشت متناقض و متضاد خرده بورژوازی را بطور کلی در نظر گرفت. در بر خورد به اقشار و لایه های مختلف آن نیز نمیتوان برخورد واحدی داشت. در حالیکه لایه های پائینی و متوسط خرده بورژوازی در این مبارزه خود پیگیرترند و تمایلات بیشتری از خود بسوی پرولتاریا نشان میدهند، لایه های فوقانی خرده بورژوازی بخاطر قربایت و خویشاوندی نزدیکتر با بورژوازی، فوق العاده متزلزل و دارای گرایشات و تمایلات لیبرالی هستند. این شیوه برخورد به خرده بورژوازی و لایه های مختلف آن که خط مشی پرولتاریائی انقلابی در ایران با تکیه بر آموزشهای سوسیالیسم علمی و تجارب انقلاب ایران بر آن تاکید میکند اساسا مفایر با خط مشی اپورتونیستی و عموم خلقی است، که نه تنها برای ناپیگیری ذاتی خرده بورژوازی پرده ابهام می افکند و مبتلا به یک نیروی انقلابی و دمکرات پیگیر با آن برخورد میکند که حتی قادر است انقلاب دمکراتیک را به فرجام پیروزمندان آتش برساند، بلکه فراش از آن وظائف سوسیالیستی نیز در برابر آن قرار میدهد. تئوری راه رشد غیر سرمایه داری حزب توده آشکارا مدافع این دیدگاه اپورتونیستی است. گروههای دیگری نیز بشکل پوشیده و غیر مستقیم مدافع این دیدگاه اند. اما این دیدگاه و شیوه برخورد به خرده بورژوازی هر چند هنوز در ایران میکوشد به حیات محتضر خود ادامه دهد، و رسالت خود را در جهت خدمت به بورژوازی و شکست انقلاب انجام دهد، در مقیاس جهانی با ورشکستگی و بی اعتباری روبرو گشته است. تجربه انقلاب ایران نیز نشان داد که از میسان طبقات موجود جامعه تنها طبقه کارگر است که بنا به وضعیت اقتصادی - اجتماعی خود نیروی پیگیر و تهاجمی انقلابی است که هیچ صلح و مصالحه ای را برای عدول از اهداف انقلاب نمی پذیرد و تنها نیروی است که میتواند انقلاب دمکراتیک را نیز بفرجام پیروزمندش برساند. طبقه کارگر که اساسا هدفش برانداختن نظام مبتنی

برستم و استثمار سرمایه داری و ایجاد یک جامعه کمونیستی است، هیچ قید و بندی که او را به جامعه موجود پیوند دهد ندارد. از این رواقطع ترین و پیگیرترین نیروی انقلاب محسوب میگردد. طبقه کارگر در مرحله کنونی انقلاب یعنی در مرحله دمکراتیک انقلاب نیز پیگیرترین نیرو برای تحقق اهداف این انقلاب است. چرا که هدف او بسیار فراتر از اهداف یک انقلاب دمکراتیک است. تنها طبقه کارگر میتواند مطالب یک دمکراسی پیگیر و واقعی باشد، چرا که بیش از همه طبقات واقف است که جامعه به دمکراسی نیاز دارد. هر چه این آزادی و دمکراسی کامل تر، وسیع تر و همه جانبه تر باشد، بفتح کارگر است، چرا که او بدین طریق بهتر و سریعتر میتواند مشکل و آگاه شود، و در جهت تحقق هدف نهائی خود گام بردارد. طبقه کارگر خواستار هر چه دمکراتیزه شدن بیشتر دستگاه حکومتی است و از آنجا شیکه هیچ منافعی در حفظ ماشین ستم و سرکوب دولتی ندارد، و هیچ رشته ای آنرا به این دستگاه مرتبط نمیسازد، و بیش از همه طبقات واقف است در معرض فشار، ستم و سرکوب آن است. بنا بر این خواستار درهم شکسته شدن این ماشین، برجیدن تمام دستگاه نظامی بوروکراتیک این دستگاه، و ایجاد یک دستگاه حکومت دمکراتیک متعلق به سوده ها، از طریق نهادهای دمکراتیک شورائی و تسلیح عمومی خلق است. طبقه کارگر برای تشکل و آگاهی خود دنیا زبسه آزادیهای سیاسی در سطوح مختلف دارد. طبقه کارگر در جهت دمکراتیزه شدن هر چه بیشتر جامعه و برداشته شدن موانع رشد و تکامل جامعه و نیروهای مولده، خواستار محو قطعی تمام بقایا و موسسات مربوط به نظامات گذشته است. طبقه کارگر خواهان محو ستم ملی، نژادی، قومی، جنسی، جدائی کامل دستگاه دولت از مذهب و جباروب کردن کلیه رسوبات و بقایای مربوط به نظامات فئودالی است. اما پیگیری طبقه کارگر محدود به دمکراتیسم سیاسی نمیگردد. طبقه کارگر که فاقد مالکیت خصوصی است و قید و بندهای مربوط به مالکیت خصوصی او را محدود و منمیسازد و بیش از همه طبقات در معرض استثمار، ستم، و زندگی پر مشقت است، خواهان دمکراتیزه شدن هر چه بیشتر اقتصاد جامعه بفتح توده های زحمتکش و انجام اقدامات رفاهی و اجتماعی عمومی است. طبقه کارگر دشمن آشتی ناپذیر امپریالیسم و بورژوازی خودی است از این جهت در مبارزه علیه امپریالیسم و



دو خط مشی اساسا

مقاومت در انقلاب

که آیا طبقه کارگر نقش همدست بورژوازی را بازی میکند... یا اینکه نقش رهبر انقلاب بوده‌ای را. چراکه تجربه نیز این حقیقت مسلم را اثبات نمود که در انقلاب دمکراتیک ایران بورژوازی نه فقط حاصل هیچگونه رسالت انقلابی و نقشی مترقی نیست بلکه اصلی ترین دشمن انقلاب و هرگونه تحول انقلابی در ایران است. این مسئله نه فقط از این جهت قابل بررسی است که در عصر انقلابات پرولتاریایی و بهنگامیکه بورژوازی در مقیاس جهانی بیک نیروی محافظه کار، ضد انقلابی و ارتجاعی تبدیل شده و فاقد هرگونه نقش و توان انقلابی و مترقی است و حتی در آن دسته از کشورهایی که انجام تحولات دمکراتیک بصورت امری فوری و مبرم در دستور کار قرار دارد، بورژوازی نیرووشی محافظه کار و فاقد توان انجام این تحولات می باشد و انجام این تحولات نیز بر عهده طبقه کارگر قرار گرفته است، بلکه بطور مشخص در ایران، که شیوه تولید سرمایه داری مسلط است و بورژوازی سالهاست که قدرت سیاسی را نیز بدست گرفته و با تمام قوا در جهت حفظ نظم موجود و تمام مفاسد و مظالم ارتجاعی این نظم میکوشد، نیرووشی بکلی ضد انقلابی و ارتجاعی است. بورژوازی بنا به خصلت ارتجاعی خود و بنا به موقعیت اقتصادی و طبقاتی خویش مدافع برجای ماندن بسیاری از نهادها و موسسات کهنه مربوط به نظامات گذشته است، از اینرو و بنا بر انداختن موانع تکامل جامعه و نیروهای مولده آن مخالف است. بورژوازی برای حفظ و بقا، سلطه طبقاتی خود مدافع یک دستگاه حکومتی غیردمکراتیک با تمام نهادهای سرکوب و ستمگرا نه آن، ارتش، پلیس، بوروکراسی و غیره است. بورژوازی با تحقق درخواستهای دمکراتیک توده‌های مردم و آزادیهای سیاسی مخالف است، از این رو نه فقط هیچگونه تمایلی به دمکراتیزه شدن جامعه از جهت سیاسی ندارد بلکه آنرا با منافع خویش و سلطه طبقاتی خویش در تضاد می بیند. بورژوازی نه فقط دارای تمایلات ضد امپریالیستی نیست، بلکه اساسا منافع طبقاتی اش بنحولایتنگی سرمایه جهانی، سلطه امپریالیسم و وابستگی اقتصادی، مرتبط است. بورژوازی ایران بمنابیه یک طبقه حاکم، خود مانع عمده‌ای بر سر راه هرگونه تحول انقلابی

دمکراتیک و ضد امپریالیستی محسوب میگردد. این واقعیت نه فقط در دورا نزدیک شاه که اساسا بورژوازی بزرگ قدرت سیاسی را در قبضه خود داشت، بلکه پس از سرنگونی رژیم شاه و به هنگامیکه بورژوازی متوسط نقش فاش را در دستگاه حکومتی بدست آورد، آشکارا نشان داده شد. بورژوازی متوسط خواه جناح با مصالح لیبرال و بنا کلریکال آن در عمل نشان دادند که دشمن می‌چون و چرای انقلاب و هرگونه تحول انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی در ایران اند. آزادیخواهی رنگ و رو باخته قلابی، فریبکارانه و دروغین بورژوازی نیز بکلی فاش و برملا گردید و نشان داد که اینان نیز در سرکوب و اختناق و دیکتاتوری عربان و عنان گسیخته دست کمی از بورژوازی بزرگ ندارند. نشان داده شد که منافع آنها از منافع امپریالیسم جدائی ناپذیر است و تضاد آنها با بورژوازی بزرگ نیز نه از موضعی مترقی بلکه از موضعی ارتجاعی و بمنظور کسب سهم هرچه بیشتر از استثماریاگران و نقش بیشتر در قدرت سیاسی است. این حقایق رانه فقط جناحهای مختلف حزب جمهوری اسلامی بلکه لیبرالهای نهضت آزادی، جبهه ملی و بنی صدر نیز در عمل نشان دادند. از این رو انقلاب ایران در عمل صحت استنتاجات شورونیک مارکسیست - لنینیستهای ایران را در مورد ماهیت ضد انقلابی بورژوازی بمنابیه یک طبقه اثبات نمود و امروز تنها پستادوان رسوای بورژوازی میتوانند نقشی انقلابی و مترقی برای بورژوازی قائل شوند، و در تحلیل‌های خود بورژوازی را نیز در صف نیروهای خلقی و انقلابی قرار دهند.

بنا بر این اولین تمایز میان دو خط مشی در انقلاب، با شیوه برخورد به نیروهای انقلاب و نقش بورژوازی مشخص میگردد. در حالیکه خط مشی اپورتونیستی و بورژواشی، بورژوازی را نیرووشی انقلابی و مترقی معرفی میکند و آنرا در تحولات انقلابی - دمکراتیک سهیم و ذینفع میشناسد و خواهان وحدت و ائتلاف با آن است، خط مشی انقلابی پرولتاریائی، بورژوازی را بطور کلی یک طبقه ضد انقلابی و ارتجاعی ارزیابی میکند که با هرگونه تحول انقلابی - دمکراتیک مخالف است. اما تمایز میان این دو خط مشی در نحوه برخورد به بورژوازی خلاصه نمیشود، بلکه در شیوه برخورد به خرده بورژوازی نیز خود را نشان میدهد. تردیدی نیست که در ایران بعلاوه برجای ماندن بسیاری از بقایای نظامات

گذشته و انجام نگرفتن بسیاری از وظائف بورژوا - دمکراتیک و نیز دیکتاتوری عربان و سرکوب عنان گسیخته، سلب هرگونه آزادی سیاسی و فشاری که دستگاه دولتی همه روزه بر جنبه‌های مختلف زندگی توده‌ها وارد می‌آورد، تمایلات دمکراتیک عمیقاً در میان توده‌های وسیع خرده بورژوازی وجود دارد. توده‌های خرده بورژوازی خواستار تحقق مطالبات و درخواستهای دمکراتیک، آزادیهای سیاسی و کلا یک رژیم دمکراتیک در ایرانند. از سوی دیگر توده‌های وسیع خرده بورژوازی در معرض ستم و استثماریا امپریالیسم و بورژوازی بزرگ قرار دارند که مداوما شرایط زندگی آنها را دشوار تر و خوارانه‌خواری آنها را تشدید میکند. سیاست‌های غارتگرانه و استثماریا امپریالیسم و بورژوازی بزرگ منجر به تقویت تمایلات ضد امپریالیستی و ضد سرمایه بزرگ در میان توده‌های وسیع خرده بورژوازی گشته است. از اینرو اقتضای خرده بورژوازی در ایران دارای تمایلات ضد امپریالیستی و دمکراتیک میباشد و از تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی دفاع میکنند. بنا بر این در مرحله کنونی انقلاب کهنه بنا به یک مجموعه شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه، انقلابی دمکراتیک و ضد امپریالیستی است. خرده بورژوازی شهر و روستا در صف انقلاب جای دارد. اما گفتم اینک خرده بورژوازی دارای تمایلات ضد امپریالیستی و دمکراتیک است و در مرحله کنونی انقلاب در صف نیروهای انقلاب جای دارد کافی نیست. سوسیالیسم علمیی تصویر دقیق و روشنی از موقعیت طبقاتی خرده بورژوازی و نقش آن ارائه داده است که کلیه انقلابات صحت آنرا نشان داده و انقلاب ایران نیز بر صحت آن مهرتائید زد. تجربه انقلاب ایران نیز نشان داد که خرده بورژوازی بنا به سرشت طبقاتی خود نیرووشی ذاتا ناستوار و دارای ماهیتی دوگانه است. خرده بورژوازی بنا به خصلت طبقاتی خود بمنابیه نیرووشی که بین سرمایه و کار قرار دارد، و موقعیت اقتصادی اش در وضعیت سیاسی اش نیز منعکس میگردد، نیرووشی ثابت قدم، بیگیر و استوار نیست و نمیتواند اقتضا دوسپاست را به شیوه خودش پیش برد. این نیرو از آنجائیکه خود به تنهایی قادر نیست اقتصاد و سیاست مستقلی را پیش ببرد، در تحلیل نهائی بنا تحت رهبری بورژوازی قرار میگردد و بنا تحت رهبری پرولتاریا، اگر طبقه کارگر



”شیوه‌های مختلف رژیم در به انقیاد درآوردن دانشگاهها“

چه رژیم شاه و چه جمهوری اسلامی تلاشان براین بوده است تا به طرز قوی و گوناگون این سنگرمبارزه را به تصرف خود درآورده و درخدهت مقاصد خودبخدمت گیرند و با اگر موفق نشدند، از طریق کنترل همه جانبه برآن و برقراری شبکه‌های جاسوسی-پلیسی و ایجاد جوخفقان و یگانا سرکوب مستقیم و دستگیری و کشتن سار دانشجویان انقلابی و مبارزان، رابطه‌ها روشتفکران انقلابی را با توده‌های زحمتکش بگسلند و از اشاعه افکار و ایده‌های انقلابی و پیوند مبارزات دانشجویی با جنبش انقلابی ممانعت بعمل آورند.

نقش و رسالت دانشجویان انقلابی و مبارزان در قیام بهمین و پس از آن، این تجربه را برای رژیم جمهوری اسلامی به‌مراه داشت که برای پیشبرد مقاصد ارتجاعی و ضدانقلابیش از جمله سرکوب و کشتن جنبش کارگری و توده‌ای، ضروریست تا جنبش دانشجویی را ضار کند زیرا بویژه پس از قیام، دانشجویان انقلابی نقش ارزنده‌ای در آگاهی توده‌ها و افشای سیاستهای ارتجاعی رژیم و مامیست ضدانقلابیش ایفا میکردند. دانشگاهها به مرکز تبادل افکار و عقاید و اشاعه افکار و ایده‌های انقلابی مبدل شده بود و پیوندی که بین توده‌های کارگرو زحمتکش و دانشجویان در جریان قیام پدید آمده بود، هر روز عمق و ژرفای تازه‌ای می یافت.

یوزش همه جانبه رژیم در مرداد ۵۸ به دفاتر سازمانهای انقلابی و همزمان آغاز سرکوب خلق کرد و ترکمن، موج اعتراضات و افشاگریهای گسترده دانشجویی را به همراه داشت و اعصاب کارگری، مداره انقلابی زمینهای زمینداران بزرگ از سوی دهقانان، مداره انقلابی منازل و مساکن سرمایه داران توسط توده‌های زحمتکش شهری، با پشتیبانی و حمایت همیاری دانشجویان انقلابی توأم بود. از این رو جمهوری اسلامی سرکوب خونین و تصفیه دانشگاهها را در دستور کار قرار داد و در اول اردیبهشت ۵۹ با اشغال نظامی دانشگاهها و دفاتر دانشجویان هوادار سازمانهای انقلابی در دانشگاهها، اولین یورش سبانه و سازمان یافته بین مراکز را آغاز کرد.

این یورش همه جانبه، با مقاصد

انقلابی دانشجویان مواجه گردید و به شهادت چندتن و زخمی شدن تعدادی دیگر از آنان انجامید. پس از آن بسیاری از آگاهترین فرزندان کارگران و زحمتکشان، آماج جوخه‌های شهرباران شدند و هزاران تن از آنان در سبایلهای رژیم به بند کشیده شدند. انقلاب ضد فرهنگی جمهوری اسلامی که طی آن حدود سه سال دانشگاهها بسته شد و سرکوب و وحشیانه و هولناکی را به همراه داشت، در واقع اوج وحشت و هراس رژیم جمهوری اسلامی را از مناسبات انقلابی دانشجویان به نمایش گذازد. پس از سه سال تعطیل کامل، سرانجام در سال ۶۲، پس از تصفیه خونین دانشجویان انقلابی و مبارزان و برگزاری کنسرت دو مرحله‌ای که در واقع مرحله دوم آن هدفی جز نشاندن دانشجویان و تحمیش عقاید را دنبال نمیکرد، دانشگاهها گشوده شد. در جریان تصفیه، تعدادی از استادان آگاه و مبارزان اخراج و تعدادی نیز دستگیر و اعدام شدند. رژیم با این اکتفا نکرد و بطور وسیعی شبکه‌های پلیسی-جاسوسی خود را در دانشگاهها گسترش داد و بنا به سهمیه سپاه و سپیخ و رزمندگان جنبه و... مثنی جاسوس و مزدور را وارد دانشگاه نمود تا کار کنترل دانشجویانی را که از سدهای مختلف رژیم عبور کرده بودند به پیش برد.

اما بورژوازی تنها از ارگانهای سرکوب مادی بهره نمیکرد بلکه یکی از شیوه‌های دولتها سرمایه داری بطور اعم و جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم بورژوا-مذهبی بطور اخص، استفاده از سرکوب معنوی یعنی تحمیش و فریب و تبلیغ ایده‌های ارتجاعی-خرافی و قرون وسطائی جهت تداوم حاکمیت سرمایه و حفظ و حراست از نظام سرمایه داری و منافع سرمایه داران و غارتگران است. حکام ارتجاعی جمهوری اسلامی بهمین منظور، علاوه بر آنکه بکرشته دروس مذهبی و فقه اسلامی و... را در برنامهدرسی دانشگاهها گنجانند، دست به ایجاد مدرسه تربیت مدرس- که اخیرا به دانشگاه تربیت مدرس تغییر نام داده است- زده اند.

منتخبین این با ملاحظ دانشگاه، از میان لیسانسهاشی برگزیده میشوند که کاملاً سرسپرده و وابسته به رژیم بوده و عمدتاً از کارکنان دادستانی و سپه پاسداران می باشند. آنها با گذراندن یک دوره دوساله، بعنوان استاد به دانشگاهها روانه میشوند و در رشته علوم انسانی که نیاز به تخصص چندانی ندارد، مشغول به

تدریس میگردند.

اولین دوره فارغ التحصیلان این دانشگاه جدیدالتاسیس، قبل از اتمام دوره دوساله، فوق از نیمسال گذشته به دانشگاهها رفتند تا علاوه بر وظیفه جاسوسی و تحمیش عقاید، سیاست تحمیش گرانه رژیم را به پیش برند و در عین حال جایگزین استادانی گردند که بنحوی مورد تأیید جمهوری اسلامی نیستند و با همکاری لازم را با این رژیم نمی کنند.

خامنه‌ای که رئیس هیئت امنای دانشگاه تربیت مدرس میباشد، در مراسم فارغ التحصیلی اولین دوره آن، طی سخنانی، به نقش دانشجویان استاد را بجناد تحول فرهنگی-البتبه سبک و سیاق جمهوری اسلامی- پرداخت و بر ضرورت گسترش این دانشگاه تاکید نمود و از اساتید و فضای حوزه علمیه قم خواست در پیشبرد وظایف ضدانقلابی دانشگاه تربیت مدرس، آنانرا یاری رسانند.

خامنه‌ای همچنین دانشگاهها را " محیط باز و آزاد و محل مبادله آزاد افکار و دزیچه آشنائی با اندیشه‌های جهانی خواند. اما این سخنان را درست در محیطی ایراد کرد که دقیقاً در جهت به بند کشیدن آزادی فکرو اندیشه و بیان و سرکوب هر ایده بجز منطبق بر مواضع و تفکرات ارتجاعی رژیم برپا شده است و با این منظور نیرو تربیت میکند. هر چند که رژیم از همان اولین مرحله پیشبرد این سیاست، با مقاصد انقلابی دانشجویان مواجه گشته است که بصورت تحمیش کلاسهای درس این مزدوران خود را نشان داده است (نمونه بارزان دانشکده‌های حقوق و علوم سیاسی رخ داد) در ترم دوم سال گذشته، شدند، دانشجویانی که ورودیه قبل از سال ۵۹ بودند، در سبایلهای مربوط به آنان را نگرفتند. اما دانشجویان جدیدالورود که الزاماً من بایست واحدهای مربوطه را بگیرند، با تحمیش کلاسهای درس، انزجار خود را از این استادان بنمایش گذاردند. آنها تنها در جلسه امتحان شرکت جستند. ابداً عدم حضور دانشجویان در کلاسهای درس بحدی بود که آئیننامه‌های انضباطی متعددی مبنی بر حضور مرتب و اجباری دانشجویان در کلاسها صادر گردید. آنان نیز اعتراضاتی به حضور آنان نمودند و حتی برخی از روسای گروههای آموزشی از مسئولیت خود استعفا کردند.

در سال تحصیلی جدید، تعداد این مزدوران افزایش یافته و از تدریس برخی در صفحه ۱۵

بدون افشاء و انفراد همه جانبه

لیبرالیسم و رفرمیسم

پیروزی انقلاب ممکن نیست!

مسائل است. اما انجام این امریست نخواهد بود مگر آنکه از هم اکنون توده های مردم با روح دمکراسی پیگیر و انقلابی پرورش یابند و بیش از پیش لیبرالیسم و رفرمیسم در میان توده های مردم منفرد گردند چرا که امروز پیروزی تنها با اتکاء به تاکتیکهای لیبرالی و رفرمیستی میتواند در جنبش نفوذ کند و رهبری آنرا بدست گیرد. پیروزی بدون اینکه خسود را در ظاهر مدافع آزادی و دمکراسی معرفی کند و وعده اصلاحات بدهد نمیتواند در جنبش نفوذ داشته باشد، از اینرو خطری که امروز جنبش را تهدید میکند لیبرالیسم و رفرمیسم بمثابه دو گرایش بورژواژیستی است. همانگونه که امروز در جامعه ما همزمان دو مبارزه که از جهت اهداف و ترکیب نیروهایشان با یکدیگر متفاوتند در جریان است. یعنی از یکسو مبارزه عموم خلق علیه ارتجاع حاکم و بخاطر اهداف دمکراتیک و ضد امپریالیستی و از سوی دیگر مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار و بخاطر اهداف سوسیالیستی، در این هر دو مبارزه گرایشات بورژواژی نیز بشکلی که با هر یک از این دو مبارزه همخوانی داشته باشد، وجود دارد.

در مبارزه نخست یعنی مبارزه خلق بخاطر اهداف دمکراتیک و ضد امپریالیستی نه فقط طبقه کارگر بلکه اقشار مختلف خرده بورژواژی نیز شرکت دارند، اینسان در مجموع نیروهای را تشکیل میدهند که خواهان تحولات انقلابی - دمکراتیک در جامعه اند. در اینجا پیروزی بهمنظور منحرف کردن جنبش با اتکاء به لیبرالیسم نیمقا بله با دمکراتیسم برمی خیزد. بویژه در ایران که بخشهای زبرروزی با اصطلاح لیبرال نیز که دارای ماهیت ضد انقلابی است در ابوزیسیون قرار دارد. این پیروزی ابوزیسیون میکوشد با توسل به آزادیخواهی دروغین خود را مدافع دمکراسی و آزادی معرفی نماید و با اشاعه لیبرالیسم، رهبری جنبش را بدست گیرد و آنرا به انحراف بکشانند. همانگونه که تجربه گذشته بویژه در دوران زمانداری امثال بازرگان ها و بنی صدرها نشان داده است، لیبرالیسم بورژواژی در عصر کنونی بغایت بی بوسی خاصیت و بکل ارتجاعی است. آزادیخواهی لیبرالها بسک دروغ

مخض است، در هر کجا که منافع آنها ایجاب کند همچون دیگر قشرهای بورژوازی به دیکتاتوری و سرکوب عربیان روی می آورند. هنوز سرکوب خونین توده های مردم ایران در دوران حکومت بازرگان و بنی صدر با اصطلاح آزادیخواه فراموش نشده است. لیبرالها ظاهرا خود را مدافع آزادی و دمکراسی معرفی میکنند اما از جنبش توده ای وحشت دارند، از ابتکار توده ها میترسند و از ارگانها و نهادهای ارتجاعی - بوروکراتیک سرکوب و تحمیق و سازماندهی استثمات توده ها دفاع میکنند.

دمکراسی متضمن اعمال حاکمیت مستقیم توده ها و بدور ریخته شدن نهادهای بوروکراتیک است، اما لیبرال از برجای ماندن دستگاه بوروکراتیک دفاع میکند. لیبرال خود را مدافع آزادی و دمکراسی معرفی میکند اما با تسلیح عمومی خلق و برپیده شدن ارگانهای سرکوب و ستمگری و اختناق، همچون ارتش، پلیس، سپاه، ژاندارمری و غیره و ذالک که شرط تحقق آزادی و دمکراسی پایدار محسوب میگردد، مخالف است. لیبرالیسم با تصفیه حساب قطعی با بقایای متعدد نظامات قرون وسطائی مخالف است. و این همه بایسن علت است که دمکراسی و آزادی خواهی آن قلابی است و همانا بخاطر حفظ منافع طبقاتی خود و سرکوب کارگران و زحمتکشان و استثمات آنها از برجای ماندن ارگانهای بوروکراتیک و سرکوب و کلیه بقایای نظامات گذشته دفاع میکند.

تجربه به توده های مردم ایران نشان داد که بدون درهم شکستن شالوده ها ماشین بوروکراتیک - نظامی سرکوب که ابزار طبقه حاکمه برای سرکوب توده ها است، دمکراسی و آزادی پایدار نخواهد بود. لیبرالیسم در تقابل آشکار با دمکراسی قرار دارد. همان لیبرالیسمی را که در گذشته امثال بازرگان و بنی صدر نمایندگی اش را بر عهده داشتند، امروز بویژه از سوی سازمان مجاهدین خلق نمایندگی میشود. مجاهدین نیز همچون عموم با اصطلاح لیبرالهای ایران ظاهرا خود را مدافع دمکراسی و آزادی معرفی میکنند اما لیبرالیسم آنها از همین جا آشکار میگردد که از جنبش توده ای و بدست گرفتن قدرت توسط کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان در هر اسند. با اعمال حاکمیت مستقیم توده ها از طریق شوراها و تسلیح عمومی خلق مخالفتند. از برجای ماندن ماشین بوروکراتیک - نظامی دستگاه دولتی که عمده ترین مانع تحقق دمکراسی در ایران است دفاع میکنند.

این لیبرالیسم که دارای چاشنی مذهب نیز برای تحمیق توده ها است، امروز خطر جدی برای جنبش انقلابی - دمکراتیک توده های مردم محسوب میشود. لیبرالیسم بورژواژی بخاطر ضعف تشکل و آگاهی طبقه کارگر، نفوذ ایدئولوژی بورژواژی در سراسر جنبش و امکانات متعددی که بورژواژی از حیث مادی، ایدئولوژی و تبلیغاتی در مقیاس داخلی و بین المللی در اختیار دارد، خطر عمده جنبش محسوب می گردد. اما پیروزی برای منحرف کردن جنبش از حمایت و نفوذ دستیار دیگری که همانا سوسیال - رفرمیست است نیز برخوردار می باشد. سوسیال - رفرمیست که اساسا یک جریان بورژواژی در درون جنبش طبقه کارگر است و وظیفه آن تبلیغ و اشاعه ایده سازش و همکاری طبقاتی بجای مبارزه طبقاتی انقلابی، رفرم بجای انقلاب و در یک کلام انکار نظری ویا عملی سوسیالیسم علمی، یعنی مارکسیسم - لنینیسم و خرابکاری در مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار است، نه فقط خطری در مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار و اهداف سوسیالیستی طبقه کارگر محسوب میگردد، بلکه در مرحله کنونی انقلاب و در مبارزه عموم خلق بخاطر اهداف دمکراتیک و ضد امپریالیستی نیز دستیار بورژوازی برای کنترل و مهار جنبش است و میکوشد درخواستهای توده های مردم را به همان درخواستهای بورژوازی لیبرال تقلیل دهد.

سوسیال رفرمیسم که در ایران حزب توده و اکثریت عربیان ترین نمایندگان آن محسوب می گردند تاکنون لطمات و ضربات جدی بر جنبش طبقه کارگر بطور خاص و جنبش عموم توده های بطور اعم وارد آورده است. سوسیال - رفرمیستها نه فقط مداوما تلاش نموده اند طبقه کارگر را بدنباله روی از پیروزی سوق دهند، آگاهی طبقاتی آنرا از ایل سازند و اهداف بزرگ استراتژیک این طبقه را قربانسی منافع لحظه ای کنند، بلکه بیوسته کوشیده اند خواسته های فوری طبقه کارگر را نیز به سطحی که برای پیروزی لیبرال پذیرفتنی است، تنزل دهند.

سوسیال - رفرمیستها استدلال میکنند که پیروزی لیبرال در مرحله کنونی درصفت نیروهای خلق و انقلاب است و به تحولات مرحله کنونی جنبش ذیعلاسه است. از اینرو تلاش میکنند درخواستها و مطالبات فوری طبقه کارگر را که مختص تحولات دمکراتیک - انقلابی در ایران در صفحه ۱۹

اتحادیه میهنی

سبب استهای پان اسلامیستی جمهوری اسلامی

طالبانی رهبر اتحادیه میهنی و حجت الاسلام حکیم رئیس مجلس اعلاای عراق که با زوری جمهوری اسلامی محسوب میشود را فراهم نمود. در این مذاکرات جلال طالبانی بایک چرخش ۱۸۰ درجه ای بسوی حجت الاسلام حکیم و پشت کردن به مواضع دمکراتیکی که قبلا اتحادیه میهنی مدعی اش بود، خود را هر چه بیشتر بمناصبه ابزاری جهت پیشبرد سیاستهای پان اسلامیستی جمهوری اسلامی در آورد.

رادیو جمهوری اسلامی که خبیر ملاقات طالبانی با حکیم را پخش نمود اعلام کرد که "در ملاقات آقای جلال طالبانی دبیر کل اتحادیه میهنی عراق با حجت الاسلام حکیم رئیس مجلس اعلاای انقلاب اسلامی عراق ابتدا آقای طالبانی ضمن تمجید از نقش حجت الاسلام حکیم در جهت ایجاد رابطه نزدیک و صمیمی بین مسلمانان عراق مخصوصا حمایت از مردم مسلمان کرد، ملاقات با حجت الاسلام حکیم را برای خود بسیار با اهمیت و با ارزش دانست. وی در پایان اظهار داشت ما امروز مفتخر هستیم که با حکم اسلام با ارتش بعث عراق مبارزه می کنیم."

خضوع امروز طالبانی در مقابل حجت الاسلام حکیم که روزی مرتجعینش می خواند، خود بیانگر نقشی است که اتحادیه میهنی در راستای پیش برد سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی برعهده گرفته است. نقشی ارتجاعی برای امتیازاتسی حقیر.

اتحادیه میهنی در خدمت گزاریش به حکومت اسلامی و میانی پان اسلامیم ملزم به خدمتی دیگر در همین رابطه نیز میباشد و آن پشت کردن به سیاستهای قبلی اش بویژه در رابطه با نیروهای سیاسی ایرانی مستقر در کردستان می باشد. و از این لحاظ نیز نقش بازوی دوم سیاه پاداران را به عهده خواهد گرفت. چنانکه تاکنون قدمهایی در این راه نیز برداشته است و با تداوم اتحاد عملش با سیاه پاداران ملزم به برداشتن قدمهای بعدی نیز خواهد بود. تمامی اینها اتحادیه میهنی را به ابزاری دردستان جمهوری اسلامی و عامل اجرای سیاستهای پان اسلامیتی رژیم تبدیل خواهد کرد. و از آنجا که اتحادیه میهنی از نقطه نظر منسلکی در انطباق کامل با رژیم جمهوری اسلامی تاکنون نبوده

است، حکومت اسلامی نه فقط وفاداری نسبی اتحادیه را هر دم خواستار است که این یعنی مقید شدن با زهم بیشتر اتحادیه میهنی به جمهوری اسلامی، بلکه در روند این مناسبات اگر اتحادیه میهنی برای جلب کمک های رژیم بکل به تبعیت منسلک اسلامی در نیاید، در آخر جمهوری اسلامی پس از بهره گیری از این نیرو در راه مقاصد ارتجاعی خود، کمکهایش را به آن قطع خواهد نمود و به تقویت نیروی رقیبش یعنی قیاده موقت بیش از پیش متوسل خواهد گردید.

بر این مبنا رژیم بیشترین سود را از اتحادیه میهنی خواهد گرفت و آنرا به عامل پیشبرنده سیاستهایش تبدیل خواهد کرد، چنانکه تاکنون تا حدودی این امر انجام شده است. پس سوال این است که اتحادیه میهنی چرا و به چه جهت اتحاد عمل با جمهوری اسلامی را پذیرا گشته است؟ می توان گفت: اتحادیه میهنی به دلیل اهداف محدود و منطقه ای مبارزه اش، تاکنون بارها در سازش ها و اتحاد عمل های گوناگون با نیروهای مختلف وارد گردیده است، لذا سازش و اتحاد عمل اتحادیه میهنی با جمهوری اسلامی فی نفسه امری غیر منتظره و بدور از ماهیت طبقاتی اتحادیه میهنی نیست. اما بطور مشخص و در این برهه زمانی، رهبری اتحادیه میهنی سیاست اش را در بهره گیری از تضادهای ناشی از جنگ دولتهای ایران و عراق تدوین کرده است. کسب کمک های نظامی و مالی و گسترش منطقه عملیاتی اش با کمک نیروهای پاسدار از جمله اهدافی است که اتحادیه میهنی از طریق شیاست همکاری با جمهوری اسلامی دنبال میکند. وعده و وعیدهایی که جمهوری اسلامی برای حاکمیت آینده عراق به اتحادیه میهنی میدهد آنچنان بوج و بی مضمون است که بعیدی نماید حتی رهبری اتحادیه میهنی معادلات سیاسی خود را بر آن مبنا قرار داده باشد. و اگر چنین نباشد و توهم اتحادیه میهنی را فراموش کرده باشد از هم اکنون میتوان گفت که بازی سیاسی اتحادیه میهنی بر اساس این معادله نتیجه اش جز شکست قطعی چیز دیگری نخواهد بود. و با حذف این وعده و وعید جمهوری اسلامی برای آینده، آنچه که باقی می ماند، امتیازهای کوتاه مدتسی است که اتحادیه میهنی از جمهوری اسلامی کسب میکند نظیر کمکهای تسلیحاتی، مالی و عملیات مشترک و غیره. اما بهائیه که اتحادیه میهنی برای بدست آوردن این امتیازات کوتاه مدت پرداخت کرده است، حتی با معیارهای قبلی این نیرو بسیار

گزار است.

سرنوشت جنگ و روابط بین دولتهای منطقه در آینده هر چه که باشد، اتحادیه میهنی از آن طرفی نخواهد بست. اما اتحادیه میهنی هم اکنون و بالفعل به عامل پیشبرنده سیاستهای پان اسلامیتی جمهوری اسلامی تبدیل گردیده است. این تنها نتیجه قطعی و تا کنونی اتحاد عمل اتحادیه میهنی با جمهوری اسلامی است.

پتک است خون من در دست کارگر
داس است خون من در دست برزگر
جا ودان با دیادتما جانباختگان
فدائی در آبان ماه :

- * داریوش مولوی
- * رحیم خدادادی
- * مرتضی فخرطیبا طباطبائی
- * عثمان کریمی
- * علی اصغر غلامی
- * محمد چشم براه
- * علی دبیری فرد
- * هوشنگ والی زاده
- * علی مملی
- * مظفر قاری
- * علی جدیدی
- * رضا حسینی مستعان
- * جهان بخش طغیان
- * نصرت رئیسی
- * مسعود شوقیان
- * هادی اشکافی

و

دکتر منصور اسکندری عضو کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و سایر جانباختگان راه سوسیالیسم گرامی بساد.





اتحادیه میهنی

سیاستهای پان اسلامیستی جمهوری اسلامی

اینکه چرابرخی نیروهای غیرمعتقد به مبانی حکومت اسلامی و پان اسلامیم عملاً نقش عامل اجرایی سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی را کعب میکنند، صرفنظر از ماهیت طبقاتی این نیروها که علت اصلی مسئله به شمار می آید، باید به سیاست و تاکتیک بهره گیری از تضادهای موجود نیز اشاره کرد که البته این خود در تحلیل نهائی نیز نمیتواند منبعت از ماهیت طبقاتی این نیروها نباشد. اما آنچه که در اینجا باید مورد نظر قرار بگیرد همانا نحوه استفاده از تضادهای صورتی است که اهداف و خط مشی یک نیرو را نتواند تحت تاثیر قرار دهد.

در این مورد اما اتحادیه میهنی که تا کنون خود را بعنوان نیروی غیرمعتقد به مبانی حکومت اسلامی و پان اسلامیم معرفی کرده بود، اکنون در بهره گیری از تضادهای ناشی از جنگ ایران و عراق، به عامل پیشبرنده سیاستهای جمهوری اسلامی مبدل شده است. اتحادیه میهنی کردستان با جمهوری اسلامی وارد یک سری مناسبات و بندوبست هائی گردیده است که از جمله نتایج مقدماتی آن تمکین اتحادیه به یک سری الزامات مربوط به این مناسبات و از جمله پذیرش درخواستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی میباشد.

اما آنچه که از هم اکنون قابل تصور است، این است که در این بازی سیاسی اتحادیه میهنی طرفی نخواهد بست. اتحادیه میهنی برای جمهوری اسلامی فقط بیان ابزاری است در جهت نشان دادن اسلامیم در منطقه بدون اینکه این نیرو خود، معتقد به سیاستی باشد که توسط خودش به پیش برده میشود. اتحادیه میهنی، صرفنظر از ماهیت طبقاتی اش، بر این مبنا وارد بندوبست با رژیم جمهوری اسلامی گشته است که با بهره گیری از تضادهای موجود و تکیه بر کمکهای جمهوری اسلامی به اهداف منطقه ای خود دست یابد. اما این اهداف از هم اکنون تابع سیاستهای جمهوری اسلامی در منطقه شده است و اتحادیه میهنی عامل پیشبرنده آن تکیه گاه اصلی جمهوری اسلامی در

جمهوری اسلامی هستند. از مهمترین نمونه های کار برد این ابزار میتوان از جنگ ارتجاعی ایران و عراق، تهدید کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس برای به تبعیت در آوردن آنان، تبلیغات بر مبنای احکام اسلام با هاله مزورانه ضد امپریالیستی بمنظور منحرف کردن جنبش توده ای و بیزیر پرچم اسلام در آوردن آن، باج دهی و کمک های بلاعوض به دولتها بمنظور جلب آنان به سیاست خارجی جمهوری اسلامی و غیره نام برد.

اما جنگ، تبلیغات، اعزام نیرو، باج دهی و نظایر آن به تنهایی برای اعمال سیاستهای پان اسلامیستی جمهوری اسلامی کفایت نمیکند. رژیم برای پیشبرد این سیاست ارتجاعی و ایجاد امپراطوری اسلامی موهومی اش نیاز به پایگاههایی دارد که از نظر مسلکی نیز بتوانند بر آنان تکیه کنند. این نوع پایگاهها و گروههای هم مسلک و منطبق با سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی در منطقه خاور میانه و کشورهای اسلامی بدلیل عقب ماندگی اقتصادی - سیاسی و وجود گرایشهای زاپسگرایانه و مذهبی وجود دارند و رابطه دو جانبه ما بین این نیروها و جمهوری اسلامی برقرار است. مجاهدین اسلامی افغانستان، حزب الله در لبنان و حزب الدعوه (مجلس اعلی انقلاب اسلامی عراق) از شاخصترین این نیروها محسوب میشوند که بمثابة پایگاههای تحقق پان اسلامیم جمهوری اسلامی عمل کرده دارند. رابطه بین جمهوری اسلامی و این نیروها رابطه ایست مبتنی بر اعتماد متقابل که نه فقط بلحاظ طبقاتی بلکه بلحاظ مسلکی نیز حاصل شده است.

با این وجود رژیم برای پیشبرد سیاستهای توسعه طلبانه و پان اسلامیمتی اش خود را محدود به مراد و همکاری با متحدین طبیعی اش همچون حزب الله لبنان و با حزب الدعوه عراق نمیکند، بلکه همچنین از همکاری اتحاد عمل با برخی گروهها و نیروهای دیگری نیز سود میجوید که هر چند از لحاظ مسلکی بر مبنای پان اسلامیم جمهوری اسلامی انطباق ندارند و لذا بمثابة پایگاه طبیعی آن محسوب نمیشوند، لیکن بسبب به عامل اجرایی پیشبرد سیاستهای ارتجاعی - مذهبی جمهوری اسلامی عمل کرده می یابند. اتحادیه میهنی کردستان، اکنون در این زمره قرار دارد.

منطقه نیروهای همچون حزب الدعوه و در مرحله بعدی احزابی همانند قیاده موقت می باشد، این مسئله ایست که سران حکومت اسلامی آنرا پنهان نمیدارند و بارها نیست آرزو مندانه خود را در ایجاد حکومتی اسلامی برهبری حزب الدعوه ابراز داشته اند. در این میان جمهوری اسلامی از اتحادیه میهنی برای پیشبرد اهداف جنگی اش و نیز تقویت رهبری حزب الدعوه سود می جوید. در راستای همین سیاست است که ستاد تبلیغات جنگ رژیم اعلام کرد که ابتکار جمهوری اسلامی ایران کنفرانسی متشکل از کلیه نیروهای معارض عراقی در تهران تشکیل خواهد شد، تا نیروهای مبارز و مسلمان عراقی بیش از پیش هماهنگ و متحد شوند. حکومت اسلامی تبریز در ارتجاعی تلاش میکند تا با وحدت بخشیدن به گروههای مخالف رژیم عراق تحت رهبری حزب الدعوه نه تنها از آنها در جهت پیشبرد سیاست جنگی اش بهره برداری نماید، بلکه همچنین پایه های گسترش پان اسلامیم اش را تقویت کند. بر همین مبنا نیز از ابتدای استقرار جمهوری اسلامی و بویژه پس از آغاز جنگ، روابط تنگاتنگی بین رژیم و حزب الدعوه ایجاد شد. اما آنچه که اکنون جلب توجه میکند تلاشهای گسترده تر رژیم برای به تبعیت در آوردن سایر نیروهای عراقی تحت رهبری حزب الدعوه می باشد. گسترش تماسها و ارتباطهای رژیم با قیاده موقت و اتحادیه میهنی بر همین مبنا انجام گرفت. علاوه بر رژیم جمهوری اسلامی تلاش نمود که بین این سه نیرو یعنی حزب الدعوه، قیاده موقت و اتحادیه میهنی تماسهایی برقرار شود و زمزمه همکاری بین آنها تحت هدایت جمهوری اسلامی که حزب الدعوه اساس آنرا تشکیل میدهد، فراهم شود.

از اینرو آنچه که حکومت اسلامی ایران در سر می پروراند، ایجاد مثلثی از این سه نیرو است که از آن میان وجه غالب و مورد اعتماد در حزب الدعوه تشکیل میدهد. از نقطه نظر جمهوری اسلامی، قیاده موقت و اتحادیه میهنی و علی الخصوص اتحادیه میهنی تنها شکل ضامن موقتی آن حکومت اسلامی که حزب الدعوه محور آنرا تشکیل میدهد، دارای اعتبار و نقش می باشند. برای ایجاد چنین همکاری است که جمهوری اسلامی، شرایط مذاکره بین جلال

زنده باد سوسیالیسم

تماسهای نهانی و

تضادهای درونی:

تلاش در جهت تثبیت و تحکیم

پان اسلامیسیم

امپریالیستهارا برزمینه های وهوی های ضد استکباری، روشن نگاه می دارد .

خامنه ای امتیازات جمهوری اسلامی را برای امپریالیستها برشمرد و منافع سیاستهای پان اسلامیتی رژیم را برای آمریکا، از زبان ریگان و با تائید سخنان ریگان خاطر نشان نمود. وی تلاش نمود تا نقاط اشتراک سیاستهای پان - اسلامیتی رژیم با سیاستهای کمونیسم ستیزی و انقلاب ستیزی امپریالیسم از طریق ایجاد کمربند سبزی از "کشورهای اسلامی" را برجسته کند. خامنه ای با برجسته نمودن نقش پر اهمیت جمهوری اسلامی در کمربند سبز امپریالیستی به امپریالیسم آمریکا یادآوری نمود که مملکت سرما به داری جهانی کمک به تثبیت رژیم جمهوری اسلامی است .

بر همین مبنا است که خامنه ای در مراسم نماز جمعه، سخنانش را به سخنان ریگان متکی نمود و بیان نکاتی بیشتر انگشت گذارد که مورد علاقه امپریالیسم آمریکاست . وی گفت که ریگان در مصاحبه اش می گوید "می خواستیم با ایران بلکه بتوانیم روابطمان را از سر بگیریم چون انقلاب ایران یک واقعیتیه و ایران یک کشور مهمی است و ایران یک قدرتی است و وضع ایران در زمینه های استراتژیک یک وضع غیر قابل اغماض است ." خامنه ای این سخنان ریگان را تائید می کند و به گزاره گوئی می پردازد. خامنه ای می گوید که ریگان گفته است که چون انقلاب ایران یک واقعیت است از این رو خواسته است روابط با ایران را از سر بگیرد . اما این سخنان ریگان و تائید خامنه ای بیشتر ماهیت رژیم جمهوری اسلامی را برملا می کند . برای امپریالیستها این واقعیت باید دارای مطلوبیتی باشد که به رسمیت اش بشناسند . در این مورد خامنه ای از قول ریگان ادامه

که آمریکا فهمید ایران در منطقه بهروز است و دست بالایی نظامی را دارد و قدرت عظیم منطقه است، مقدمات این سفر (یعنی سفر مک فارلین) درست شده، یعنی این اعتراف خود آنهاست . وقتی که حالا دیگر مایوس شدند و می بینند این قدرت در اینجا شکست خورده نیست و نمی تواند شکست بخورد، واقعا هم شکست نمی تواند بخورد، این است که شوخی ندارد ."

برزمینه رسوایی های برملا شده که نفوذ پان اسلامیم جمهوری اسلامی را به مخاطره افکنده است، سران حکومت تبلیغ بر روی ثبات و قدرتمندی رژیم در منطقه راهم به قصد جلب حمایت بیشتر امپریالیستها و هم منکوب کردن مخالفین، از موضعی دفاعی، دنبال کردند . اما از جمله شروط امپریالیسم آمریکا برای برسمیست شناختن جمهوری اسلامی بعنوان قدرت برتر منطقه، تثبیت حکومت در داخل و ددنه آن گروههای افراطی است که تنها حدودی آثارشیم را بر سیاستهای پان اسلامیتی حاکم می کند و یا با آن عین می سازد. این وجه از سیاست امپریالیسم آمریکا را در سخنان ریگان می توان مشاهده نموده که از مذاکره با گروههای میانه رو دورن حکومت با حفظ حکومت اسلامی و سیاستهای پان اسلامیتی جانبداری کرده و بر همین مبنا دفاع از مذاکرات پنهانی با مقامات جمهوری اسلامی و از جمله اعزام مک فارلین به تهران سر خاسته است .

دستگیری سید مهدی هاشمی و تعدادی از یارانش، گذشته از تضادهای درونی رژیم، در مجموع پاسخی به خواست امپریالیستها برای حذف عوامل آنارشی را در سیاستهای پان اسلامیتی جمهوری اسلامی بود . و پس از نطق ریگان، این بار خامنه ای در مراسم نماز جمعه، در حقیقت قبل از آنکه خطابش به امت حاضر در صحنه باشد، امپریالیست ها و بویژه امپریالیسم آمریکا را خطاب قرار می دهد و به بحث پیرامون شرط و شروط امپریالیستها می پردازد و مشکلات حکومت را که ناشی از بحران انقلابی و سیاسی بودن توده ها است بگوش امپریالیسم آمریکا میرساند. از همین رو است که خامنه ای نیز چراغ سبز به

میدهد که " ایران از یک نظام مقتدری برخوردار است که در کشورهای اسلامی دارای نفوذ است و مانعی توانیستم انقلاب ایران را که یک واقعیتی است نمانده بگیریم ." و همین مشخصات انقلاب اسلامی مطلوب امپریالیسم بعلاوه بحران انقلابی حاکم بر جامعه می باشد که ریگان را وامی دارد که مک فارلین را با هواپیمائی بر از اسلحه به دیدار سران جمهوری اسلامی بفرستد و مثلا در نیکارا گوشه هواپیمای مملو از اسلحه را برای نیروهای ضد انقلابی کونتراراسال دارد .

خامنه ای - همانند رفسنجانی - بر این مسئله تاکید میکند که ایران کشور قدرتمندی است و از آنجا که آمریکا می تواند انقلاب را بر سران را بعنوان یک واقعیت بپذیرد و ایران در کشورهای اسلامی دارای نفوذ است و تمامی اینها آن عواملی هستند که مورد علاقه امپریالیسم آمریکا است، از این رو سران آمریکا برای ایجاد ارتباط تنگ تر با جمهوری اسلامی می توانند گام های مثبت تری را بردارند .

ظاهرا همه چیز رو براه است . واقعیتا انقلاب ایران به روایت سران جمهوری اسلامی از نظر آمریکا قابل قبول است و نفوذ جمهوری اسلامی - بمطابقه کانون سیاستهای پان اسلامیتی - از نظر امپریالیسم آمریکا مطلوب و منطبق با سیاست کمونیسم ستیزی و انقلاب ستیزی اش در منطقه است . گامهای نخستین برای ارتباط گسترده تر با ارسال محموله اسلحه از سوی آمریکا به نشانه اعتماد و از سوی حکومت ایران با حذف یک گروه مخالف نزدیکی با آمریکا برداشته شده است .

در این روند رژیم جمهوری اسلامی و سیاستهای باصطلاح ضد امپریالیستی اش بیش از پیش افشاه گردید . هر چند سران رژیم کوشیده اند درازاء رسوایی های حاصله ثبات رژیم و پذیرش نقش ژاندارمی اش در منطقه از سوی امپریالیستها را تبلیغ کنند و بدین وسیله مخالفان رژیم را منکوب نمایند تا شاید قدمی در جهت تثبیت برداشته شود، اما واقعیتها



۱۳ آبان ۵۷

۱۳ آبان ۵۸

را در برابر انقلاب اوج یا بنده توده‌ها بیشتر آشکار کرد. ۱۴ آبان ۵۷ بیان‌نگر این امر بود که انقلاب به آنچنان اوجی رسیده و سپهرتعالی می‌بیماید که مرکوب نمی‌تواند مانع حرکت توده‌ها و عبور از اولین آماجگاه انقلابیشان، سرنگونی رژیم شاه، شود. ۱۳ آبان ۵۷ قبل از آنی که رژیم شاه قطعاً ساقط شود، بنشابه مهر سقوط حتمی برپیکر ارتجاع حاکم بود.

۱۳ آبان ۵۷ نقطه درخشانی در سیر صعودی مبارزات دمکراتیک - ضد امپریالیستی توده‌ها محسوب می‌شود. حلقه‌ای از سلسله زنجیری که به قیام بهمن ۵۷ منجر شد و در تداوم و راستای اولیه خود می‌توانست دستگاہای بوروکراتیک - ارتجاعی رژیم سرمایه‌داری شاه را داغان کرده و حکومتی انقلابی که حافظ دستاوردهای انقلاب و پیشبرنده انقلاب باشد را بیروزی قطعی نماید. راجای حکومت ارتجاع بنشانند.

اما جنبش دمکراتیک - ضد امپریالیستی توده‌ها، با تمام شور و شوق انقلابی و عظمت فداکاریها و از جان گذشتگی‌های توده‌ها، دارای یک ضعف اساسی بود. عدم وجود رهبری انقلابی برجینش انقلابی توده‌ها. در خلا این رهبری انقلابی که اساساً

نمی‌توانست فی‌رپرولتری باشد، بورژوازی عقب مانده کلریکال با الحاق بورژوازی لیبرال بخود، برجینش انقلابی توده‌ها سوار شد و در سازش با امپریالیسم، جمهوری اسلامی را جایگزین رژیم سلطنتی نمود. ارتجاع قدرت سیاسی را تسخیر کرد اما نتوانست انقلاب توده‌ها را بشکست بکشد. شور و شوق انقلابی در میان توده‌ها هنوز در اوج بود و انقلاب اینبار در عمق به حرکت خود ادامه می‌داد. صف‌بندیهای طبقاتی مشخص تر میشد، خواستهای انقلابی شفاف تر می‌گشت و ارگانهای اعمال قدرت توده‌ای در کارخانه‌ها و دانشگاهها و مدارس، ادارات و محلات و روستاهای یکسری زد دیگری تشکیل می‌شدند، گسترش می‌یافتند، اما نه چندان در پیوند با یکدیگر. و این خود هنوز بیانگر ضعف رهبری پرولتری بود. ارتجاع قدرت سیاسی را تسخیر کرد، اما جنبش دمکراتیک - ضد امپریالیستی توده‌ها تداوم داشت. شور و شوق انقلابی توده‌ها، ضعف قدرت سیاسی جدید هم بلحاظ تضادهای درونی اش و هم بلحاظ تشکیلاتی و نیروهای سرکوبگوش، قدرت جنبش توده‌ای و در عین حال توهّم توده‌های وسیعی به قدرت سیاسی جدید، مجموعه شرایطی را ایجاد کرده بود که ارتجاع برای سد کردن پیشروی انقلاب نمی‌توانست بطرز عمده به سرکوب متوسل شود. تحت این شرایط، ۱۳ آبان ۵۸، بهیان‌نگر تعرض ضد انقلابی ارتجاع حاکم در قالبی "رادیکال" نبود.

تداوم جنبش انقلابی توده‌ای در تعارض با جمهوری اسلامی بود. اما توهّم گسترده‌ای که هنوز در کوران تجربه ذوب نشده بود این تعارض را آشکار نمی‌ساخت. جمهوری اسلامی برای سد کردن این جنبش توده‌ای نمی‌توانست تنها به شیوه‌های معمول دولت‌های بورژوازی متوسل شود و قبل از ذوب شدن توهّم توده‌ها و قبیل از سازمانیابی پیوسته و سراسری آنها و تبدیل کامل شور و شوق انقلابی به شعور انقلابی، می‌باید دست بکار می‌شد. ۱۲ آبان ۵۸ نتیجه چنین فرایندی است. ارتجاع حاکم، در اولین سالگرد حمله ۱۳ آبان ۵۷، با اشغال سفارت آمریکا - تعرض جدیدی را در قالبی "رادیکال" به جنبش دمکراتیک - ضد امپریالیستی توده‌ها سازمان داد. تعرضی که از جانب عمال بورژوازی دورن جنبش طبقه کارگر - امثال حزب توده و رهبری وقت سازمان چریکهای فدائی خلق مورد تشویق و حمایت قرار گرفت.

۱۳ آبان ۵۷، ۱۳ آبان ۵۸ دو رویداد از بیخ و بن متضاد بود که حاکمیتش مضامین آنرا تداوم میبخشد. شور و شوق تسلیم نشده توده‌ها و جنبش توده‌ای، تداوم ۱۳ آبان ۵۷ است و قضیه مک فارلین و گسترش روابط ارتجاع حاکم با امپریالیستها تداوم ۱۳ آبان ۵۸. کشاکش انقلاب و ضد انقلاب ادامه دارد.

"شیوه‌های مختلف رژیم در به انقیاد درآوردن دانشگاهها"

از اساتید مترقی مانع بعمل آمده است. شیوه دیگری که رژیم بخدمت گرفته است استفاده از دانشگاهها بمنشابه پشت جبهه جنگ ارتجاعی است. جمهوری اسلامی همچون تمامی عرصه‌های جامعه دانشگاهها را که می‌بایست در خدمت رشد و شکوفایی استعدادهای جوانان و اقتصاد جامعه و رفاه اجتماعی قرار بگیرد، در جهت مقاصد و مطامع جنگ طلبانه خود قرارداد است و امکانات آموزشی و تخممی آنها بپسرای تولید وسائل و ادوات جنگی اختصاص یافته است.

موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی بمناسبت آغاز سال تحصیلی در دانشگاه صنعتی، ضمن اعتراف باین مسئله، اذعان نمود که حتی طرحها و نوآوریهای جهاد دانشگاهی، ابزار و وسائل جنگی بوده و

تحقیقات علمی در دانشگاههای ایران بر محور جنگ استوار گشته است. وی گفت: "در زمینه کارهای الکترونیکی در رابطه با ابزار و وسائل جنگی، کارهای بسیار خوبی بودند." موسوی در تعریف و تمجید از جهاد دانشگاهی یعنی ارگانی که اساساً هدف به اجرا درآوردن سیاستهای رژیم در دانشگاهها شش سال پیش بنیان نهاده شد گفت:

"همیشه حرکتهای خوبی را از سوی جهاد دانشگاهی در کنار مدیریت دراپین دانشگاه شاهدیم و طرحهایی دیده شده که تقریباً بیشترشان در رابطه با جنگ بود که مناسبتی هم با هفته جنگ دارد." نخست وزیر رژیم در توجیه این سیاست دولت در دانشگاهها یعنی تبدیل مراکز علمی کشور به عرصه تدارکاتسی جنگ ارتجاعی، این امر را یک نیاز جامعه خواند!

وزیر فرهنگ و آموزش عالی رژیم نیز صراحتاً سیاست رژیم در مورد دانشگاهها و رابطه آن با جنگ ارتجاعی را

بیان داشت و باین مسئله اعتراف کرد که تلاش دولت بر آن است تا دانشگاه نیز همچون همه عرصه‌های اجتماعی بخدمت جنگ درآید. وی در پیامی بمناسبت آغاز سال تحصیلی ۶۶ - ۶۵ خطاب به دانشجویان، استادان و متخصصان کشور گفت: "بسر دانشگاهیان است که بیش از پیش تمامی امکانات بالقوه و بالفعل خود را برای این نبرد مقدس بسیج کنند" و آنان را "به نذل ایشان در جهت پیروزی در جنگ" فراخواند و با پایان نامه تحصیلی دانشجویان مزایک آموزشی فیلم سازی، موضوع جنگ ارتجاعی تعیین میگردد تا سهرت رسید شده دانشجویان را بسوی جبهه‌ها سوق دهند. تمامی این تلاشهای رژیم بدین جهت است تا از دانشگاهها که زمانی مراکز پرورش و طینده و مبشر آگاهی و ستگردن از آزادی و دمکراسی و دفاع از خواستهای انقلابی کارگران و زحمتکشان بود، از طریق وحتیانه‌ترین و ددمنشانه‌ترین شیوه‌های سرکوب مادی و ابزارهای سرکوب در صفحه ۱۹



پادشاهی‌های سیاسی

این سخنان مجزآلود خمینی خطاب به حکومتیان است. این سخنان مستأصلانه سمبل آن رژیم است که می‌بایست با خزیدن در پوست رهبری مستضعفان جهان رسالت حفظ نظام طبقاتی رانته‌تنها در ایران به پیش برد بلکه با تکرار شعارها عوام‌فریبانه و با توهم آفرینسی، جنبش‌های منطقه را به انحراف بکشاند و جلو انقلابات را سد نماید اما مجموعه شرایطی که با آن روبروست، باعث شده است از درون خود را بچود و پایه‌های حاکمیتش که می‌باید به امپراطوری اسلامی تبدیل شود، ذره ذره خرد شود، درهم‌شکنند و فروبریزد.

این سخنان سمبل آن جمهوری نزاری است که دست اندرکارانش رویا هائی بس بزرگ در سردارند، بورژوازی رسالتی عمیقاً ضد انقلابی را به ایشان واگذار کرده، اما این جمهوری در قلمرو تحت حاکمیت خویش نیز نه تنها پس از ۸ سال تثبیت نشده، نه تنها بر بحران فاشیسم نیا مده، بلکه در هر گام و با در پیش گرفتن هر سیاست بر بحران دامن میزند، جمهوری اسلامی برای اینکه بتواند به آمال سرانش و به رسالتی که بورژوازی در منطقه برایش قائل است، تحقق بخشد ابتدا باید بتواند خود را در ایران تثبیت نماید، بحران را حل نموده یا تخفیف بخشد، در شرایط زندگی توده‌ها بهبود نسبی پدید آورد، از دامنه نارضایتی‌ها بکاهد. اما در روند ۸ ساله حاکمیت خود، مسیری عکس را پیموده است. حکومتی که خود بحران زاست بر بحران حاکم برجای می‌نهد نیز ابعاد گسترده بخنیده و جا معد را در آستانه یک انفجار قرار داده است.

این است آن مسائل مبتلا به حاکمیت جمهوری اسلامی که در سخنان خمینی با زتاب می‌باید او را وامیدارد خطاب به حکومتیان که به جان هم افتاده اند و بر سر روئی یکدیگر می‌کوبند بگوید: "چه شده است، شما چه تان است چرا باید در یک مسئله مهمی که باید همه شما دست بدست هم بدهید و ثابت کنید به دنیا که ما وحدت داریم، وحدت ما اینطور شده است." سخنان خمینی با زتاب ۸ سال حاکمیت رژیمی است که همه را به زیر پرچم اسلام فرا میخواند همه را به وحدت دعوت میکند تا نقش ارتجاعی اش در ایران و منطقه را به پیش برد، اما عدم وحدت و

انجام در درون خود حکومتیان همواره یکی از مشخصه‌های بارز این حکومت بوده و امروز تحت تاثیر اوضاع انفجاری جامعه بیشتر از هر زمان دیگر خود را نشان میدهد.

بر ملا شدن روابط نهانی امپراطوری با امپریالیسم آمریکا توسط گروهی از دست اندر کاران حاکمیت هر چند تازه‌ترین نمود بحران قدرت و کشمکش در درون رژیم است و گرچه به لحاظ زیر ضرب بردن یکی از ملزومات گسترش پان اسلامیم - یعنی اشاعه این توهم در میان توده‌ها که این رژیم با اصلاح ضد امپریالیست است - ضربه‌ای به حاکمیت اسلامی وارد ساخته، مانده اولین و نه آخرین نمود بحران حاکمیت است. در طول حاکمیت جمهوری اسلامی بحران اقتصادی حاکم برجای می‌ماند نه تنها حاصل شده - که اساساً نمیتواند جز با در پیش گرفتن راه حل انقلابی که حاکمیت انقلابی را می‌طلبد حل شود - نه تنها تخفیف نیافته بلکه تشدید شده و ابعاد وسیعی یافته است. جنگ که با هدف بازسازی نیروهای سرکوبگر و گسترش پان اسلامیم در منطقه تداوم یافت، در روند خود، به ضد اهداف اولیه رژیم تبدیل شده، توهیم توده‌ها نسبت به رژیم را زود کرده، آنرا به تنفر و انزجار تبدیل کرده، این بست جنگ به تشتت در میان نیروهای مسلح دامن زده و هزینه‌های سرام آور آن، آنهم در شرایطی که در آمدارزی رژیم به سطح بسیار نازلی کاهش یافته، بر بحران اقتصادی دامن میزند. همپا با فرو ریختن توهیم توده‌ها نسبت به عوام‌فریبی‌های سران جمهوری اسلامی و بمحض بازسازی ارتش و ایجاد دارگانه‌های سرکوب جدید، رژیم عمده اتکالیش را بر سر نیزه و سرکوب قرار داده است و بدیهی است سیاست سر نیزه و سرکوب یک حکومت ارتجاعی در مقابل توده‌ها اگر آن حکومت نتواند تغییریری هر چند جزئی در زندگی مادی آنان ایجاد کند، در مدت زمانی کوتاه‌تر برای آن رژیم ارتجاعی نتیجه معکوس به بار می‌آورد، همچنانکه در مورد جمهوری اسلامی چنین شد. علاوه بر اینها رژیم جمهوری اسلامی بنا بر سرشت مذهبی اش، به تناقض میان رویینکای سیاسی و زیربنای اقتصادی جامعه و مانعاً به بحران سیاسی دامن میزند. رژیم جمهوری اسلامی که رسالت یافت نظام سرمایه‌داری - یعنی نظامی ارتجاعی را که مدت‌های مدیدی است رسالت تاریخی اش با بان بافته و با بد جای خود را به نظام نوینی بدهد - را حفظ کند، بنا به ماهیت متحجر و عقب مانده خود با همین نظام

ارتجاعی نیز نا همخوانی هائی دارد که شیوه‌ها و سیاستهایش برای مقابله با بحران، نه تنها به تخفیف با حل بحران نمی‌انجامد بلکه هر چه بیشتر به آن دامن میزند. روند ۸ ساله حاکمیت جمهوری اسلامی را که ارزیابی کنیم، با زتاب این معضلات خود را در درون هیئت حاکمه همواره نشان داده است. این رژیم بر چنین زمینهای همواره درگیر کشمکش جناحها و بحران قدرت بوده است، با هر بار رشد تضادها و حادث شدن کشمکش جناحها، خمینی هم به صحنه آمده، و با فریاد و اسلاما، جمیع حکومت کنندگان را به وحدت برای حفظ اسلام یعنی حفظ ارتجاع مذهبی حاکم بر ایران دعوت کرده است. اما با تشدید تضادهای اجتماعی، با عمیق شدن بحران اقتصادی و سیاسی حاکم برجای می‌ماند، فریادهای خمینی نیز بی اثرتر و لذا مایوسانه تر می‌گردد چرا که خمینی هم علیرغم رویا هائی شیرینی که در سردار دبه عینه می‌بیند که این رویاها با گذشت زمان دست نیافتنی تر می‌شوند و واقعیات سر سخت، در مقابل آن سر برمی‌افرازند.

معضلی که امروز رژیم جمهوری اسلامی بعنوان یک ضد انقلاب مذهبی با آن روبروست و معضلی که در مقابل بورژوازی جهانی در استفاده از این رژیم بعنوان سد کننده انقلاب و به انحراف کشاندن مبارزات توده‌ای قرار دارد این است: حاکمیتی که میخواهد کامل گسترش پان اسلامیم در منطقه باشد، خود از درون خود را میخورد و در منطقه تحت سلطه خویش سخت متزلزل است. با این علت است که علیرغم کمکهای بی شائبه امپریالیستها به سرپا نگهداشتن آن و عطف توجهی که استکبار جهانی "به وضعیت بنفایست و خیم جمهوری اسلامی می‌نماید، هر روز معضلی جدید بر پیشمار مسائل آن افزوده میگردد و در شرایطی که سمبل این رژیم خمینی و سایر سردمداران آن در عین اینکه در هر نطق و خطابه خود صد ها دشنام نشمار استکبار و آمریکا و انگلیس می‌نمایند در عین حال روابط پنهانی با امپریالیستها، سیر خود را می‌بیماید، دسته‌ای از درون خود رژیم این روابط را رو میکنند و یکی از مهمترین حربه‌های گسترش پان اسلامیم یعنی عوام‌فریبی و جنجالها و شعارهای با اصطلاح ضد امپریالیستی آنان را میکنند و از برای می‌اندازد. ۸ سال حاکمیت این رژیم و هر سعی و تلاش دست اندرکاران آن برای نجات از بحران، همانند دست و پا زدنهای آن غریقی بوده

تماسهای نهانی و

تضادهای درونی:

تلاش در جهت تثبیت و تحکیم

پان اسلامیسیم

می کنند که طی آن ایران ملزم به پرداخت غرامت به اشکال مختلف گردید. رفسنجانی می گوید، اما باید نفع انقلاب، یعنی نفع جمهوری اسلامی را در نظر گرفت. و نفع جمهوری اسلامی فقط یک معنا بیشتر ندارد، سرکوب انقلاب، از همین رو است که سران حکومت، زمانی که توده ها در اوج شور انقلابی قرار داشتند و با تکبیر بردستان و ردهای قیام همچنان انقلاب را به جلو سوق میدادند و در همین حال هنوز توهم نسبت به حکومت در میان توده ها شکسته نشده بود، باید بطریقی از پیشروی انقلاب مانع می کردند و آنرا به انحراف می کشاندند. در آن زمان سرکوب گسترده نمی توانست این هدف را برای جمهوری اسلامی متحقق کند. اشغال سفارت آمریکا، اما، ابزاری بود که می توانست با اصطلاح رهبری مبارزات توده ها را همچنان در اختیار سران حکومت قرار دهد تا از جایگاه رهبری مبارزات ضد امپریالیستی توده ها، حاکمیت بتواند انقلاب را از مسیر خودش منحرف سازد.

در آن زمان تیره شدن رابطه با امپریالیسم آمریکا و قطع رابطه با آن تحت شعارهای تند ضد استکباری برای جمهوری اسلامی، خود، برکت زا بود. رفسنجانی خود، این مسئله را بطور ضمنی مطرح می سازد و می گوید پس از اشغال سفارت، "آن محاصره اقتصادی به نفع ماست، حالام منافع سیاسی اش، منافسع حیثیتی اش، منافع فرهنگی اش، منافعی که اصلا اگر آن جریان های گذشته نبود، مجال بود این مردم را ما بتوانیم روی پای اسلامی خودشان نگه داریم."

با این آمار از اشغال سفارت آمریکا است که رفسنجانی به دوره کنونی می رسد و بر اساس شرایط کنونی، ضمن توجیه امت حزب الله نسبت به ملاقاتهای اخیر و آماده سازی ذهنی برای قدمهایی بعدی، امپریالیسم آمریکا را نیز نسبت به نیت حتمی جمهوری اسلامی آگاه می سازد.

اشکارا کردن روابط پنهانی با شیطان بزرگ و ایجاد زمینه برای برداشتن قدمهای بعدی هر چند در ظاهر امر

اسلامی را همچنان کانون مبارزه با استکبار جهانی معرفی کند. با این وجود، حتی خطی که رفسنجانی در خطبه اش دنبال نمود، ماهیت این کانون ضد استکباری و روندی که جمهوری اسلامی در رابطه با امپریالیسم جهانی طی نموده است را نمایان ساخت.

رفسنجانی خطبه اش را از ۱۳ آبان سال ۵۸، سالروز اشغال سفارت آمریکا آغاز کرد و آنرا با شرایط مقطع کنونی که شامل دیدارهای نهانی با فرستادگانشان امپریالیسم آمریکا است ختم نمود. همین روند طی شده که رفسنجانی آنرا اعلام نمود، بخوبی بزده از ریاکاریهای سران حکومت اسلامی در طرح شعارهای با اصطلاح ضد امپریالیستی و اقداماتی نظیر اشغال سفارت آمریکا بر میدارد و نشان میدهد که تمامی هم و غم سران حکومت و یکزاکهائی که به ناگزیر در سیاستهایشان امسال میشد در چه چیز منشاء دارد.

رفسنجانی برای کسانی که مطرح میکنند اشغال سفارت آمریکا ما هیتابسیا سیاستهای جدید رژیم یکسان نیست و عنوان میکنند که از آن مرحله اول مبارزه نمایش جمهوری اسلامی در اشغال سفارت، زیانانی کلان به جمهوری اسلامی وارد گردیده است، توضیح میدهد که در تمامی این مدت سود و نفع با رژیم جمهوری اسلامی بوده است. چرا که رفسنجانی دو مسئله را مد نظر دارد: در درجه اول در حیطه مسائل داخلی، از سرگرداندن بحران انقلابی و به انحراف کشاندن مبارزات توده ها، و تخفیف تضادهای درونی رژیم و دوم، ایجاد زمینه مناسب برای گسترش سیاستهای باز اسلامیستی به منطقه و کسب ژاندارسیسی منطقه. بر همین مبنا است که رفسنجانی به کسانی که چرتکه دست گرفته اند و حساب سود و زیان اشغال سفارت آمریکا را میکنند می تازد و میگوید: "درکل وقتیکه ما ارزیابی میکنیم نوبت این جریان که یک جریان تاریخی است انقلاب ما خیلی سود برده، آن چشمهای ظاهر بین، کوتاه بین و آبهائی که همه پیشرفتها را در این زمین زری و برق های مخصوص خودشان می نهند میکنند است هنوز هم دارن حسرت می کشند و خیال می کنند که ما ضرر کردیم. ولسی عمیقاً مانع کردیم، یعنی نفع سر این چیزها نیست که با چرتکه بشود حساب میکنیم."

وقتی که رفسنجانی مطرح می کند که نفع اشغال سفارت با چرتکه حساب کردنی نیست، روی سخنش با آن کسانی است که به استرداد کارکنان سفارت آمریکا بر صناعی قرار داد الجزا را اشاره

در نقطه مقابل سیاست اشغال سفارت آمریکا قرار دارد، لیکن در مضمون همان اهداف قبلی جمهوری اسلامی را دنبال می کند. سران حکومت بخوبی واقفند که دیگر توهمی در بین عموم توده ها نسبت به جمهوری اسلامی وجود ندارد، وضعیت بحرانی است و رژیم در شرایط سقوط قرار دارد. پس در این زمان دیگر مراجعه به توده ها و تکبیر بردستان نمی تواند از ناراضی متراکم آنها که رو به انفجار دارد جلوگیری کند. از این رو حکومت نمی تواند سیاست تثبیت خود را از طریق دادن زدن و ایجاد توهم در بین توده ها و به اشتغال کشاندن انقلاب به پیش ببرد. پس در این زمان، سرکوب عریان انقضا از ارتباط تنگاتنگ با امپریالیسم و چاب نشین سیاستهای با اصطلاح ضد امپریالیستی زمان اشغال سفارت آمریکا می شود.

رفسنجانی برای طرح این مسئله نزد امت حزب الله به زمینه چینی می پردازد و می گوید: "حالا ببینید چینی شده آمریکا ضرر کرده یا نه، ببینید چه روزگاری برایش پیش آمده، از اولین لحظه ای که آمریکا یک گوشه چشمی در یک حادثه دیگری از ما دیدند ما می بینیم که چقدر طمع کردند و بی فکر افتادند که اشتباه خودشان را جبران نکنند. تلاش می کنند به اینست که دل جمهوری اسلامی را با خودشان نرم بکنند و بپذیرند که جمهوری اسلامی حاضر باشد با آمریکا حرف بزنند و این مسئله خیلی سطح اش بالا است." بدین ترتیب رفسنجانی که زمانی قطع رابطه و قطع مذاکره با امپریالیسم را به امت حزب الله تشریح گفته بود و آنرا بیروزی بزرگ و انقلاب دوم قلمداد می کرد، امروز فراوده آشکار با امپریالیسم آمریکا را تشریح می گوید.

رفسنجانی از سوی دیگر امپریالیسم آمریکا را مخاطب می سازد و ضمن برشمردن شرایط کنونی و از جمله توطئه ها و اعتماد باسیسی که خواهد بود، با پیش کشیدن قدرت جمهوری اسلامی چه در قضاای گروگان گیری در لبنان و چه بعنوان قدرت بزرگ منطقه، تسلیح و سلاح امپریالیسم را در حمایت محکم تر از جمهوری اسلامی بنام سیاست ژاندارم منطقه به آنها خاطر نشان می سازد. رفسنجانی این سخنان را در روز ۱۳ آبان سال ۵۸ در سخنرانی مطرح می کند و می گوید: "الکساندر هنگ گفته اروپا"

بدون افشاء و انفراد همه جانبه لیبرالیسم و رژیم پیروزی انقلاب به ممکن نیست!

است، به درخواستها و مطالباتی که قابل حصول و دست یافتنی است یعنی در همان حدی که برای بورژوازی لیبرال پذیرفتنی است تنزل دهند. اینسان استدلال میکنند که اگر طبقه کارگر بر روی برنامه حداقل خودبنحوی که تحولات انقلابی - دمکراتیک را متحقق سازد اصرار کند، باعث رمیدن بورژوازی لیبرال میگردد. این در واقع افشاء و تبلیغ این ایده است که طبقه کارگر در مرحله کنونی نیز نیازی به یک برنامه انقلابی و تاکتیک انقلابی ندارد. آنچه که طبقه کارگر و توده های مردم با پدیدان کردن نیند، پذیرش برنامه بورژوا - رفرمیستی بورژوازی لیبرال و آن خواستهائی است که فی المثل برای مثال با زرگانها و بنی صدرها و سازمان مجاهدین خلق و حزب دمکرات کردستان پذیرفتنی است. در اینجا وحدت نظری و عملی لیبرالیسم و سوسیال - رفرمیسم در جهت به انحراف کشاندن جنبش و شکست انقلاب آشکار میگردد. هر چند سوسیال - رفرمیسم نیز همانند لیبرالیسم طی چند سال گذشته ماهیت واقعی خود را بر

توده های کارگر و زحمتکش آشکار نموده و کارگران و زحمتکشان ایران به تجربه دریافته اند که سوسیال - رفرمیستها در همه جا مشابه عامل بورژوازی عمل میکنند، با این وجود خطر سوسیال - رفرمیسم در ایران یک خطر جدی است و نفوذ ایده های سوسیال - رفرمیستها با توجه به ضعف شکل و آگاهی طبقه کارگر و گستردگی خرده بورژوازی در جامعه ایران که خود زمینه ساز طبقاتی رشد رفرمیسم محسوب میگردد همیشه جنبش را تهدید میکند. این حقایق نشان میدهد که طبقه کارگر نمیتواند رهبری جنبش را بدست گیرد و توده های وسیع خرده بورژوازی دمکرات را حول یک برنامه و تاکتیکهای انقلابی رهبری نماید و تحولات انقلابی - دمکراتیک را به فرجام برساند، مگر آنکه لیبرالیسم و رفرمیسم در جنبش منفرده گردند. این انفراد بخشاً نتیجه تجربه سیاسی توده ها است که در نتیجه عملکرد مدافعین این گرایشات بدست می آید و بخشاً محصول مبارزه تشوریک و سیاسی است که علمیه این جریانات صورت میگیرد. این وظیفه است که با زمان مادر گذشته بدان عمل کرده و در آینده بدان عمل خواهد کرد. بدون افشاء و انفراد همه جانبه لیبرالیسم و رفرمیسم پیروزی جنبش امکان پذیر نیست.

"شیره های مختلف رژیم در به آقیاد در آوردن دانشگاهها"

معنوی، مراکزی آرام و مطیع و پیشبرنده سیاستهای ارتجاعی رژیم پدید آورد و در خدمت مقاصد جاه طلبانه و بان اسلامیم خود قرار دهد.

اما همه این تلاشها از پیش محکوم به شکست است همانگونه که در دیگر سطوح جامعه چنین بوده است. موج طوفانده انقلاب و سیل پرخروش کارگران و زحمتکشان، در پیوند با فرزندان انقلابی خود در دانشگاهها، این واقعیت را با شکیات خواهن در سالها نده که سرکوب هر چند میتواند موقتاً بر روند مبارزات تا شیراتی برجای گذارد، اما در یک جامعه طبقاتی مبارزه طبقاتی اجتناب ناپذیر است و در جریان این مبارزه، دانشگاه نقش واقعی خود را باز خواهد یافت و یکی از سنگرهای مبارزه توده ها خواهد شد و رژیم را از سرنوشت مدرک محتومش گریزی نیست.

تماسهای نهانی و ...

برخلاف خواست سران حکومت جریان دارد. بحران انقلابی همچنان برجامه حاکم است و بحران اقتصادی مداوم شدت می گیرد. تضادهای درونی هیئت حاکمه بر زمینه بحران دامنه گرفته است و زمینه بروز اعتراضات گسترده و پیر دامنه توده های پیش از پیش تقویت گشته است. در این میان اگر رژیم بابه رخ کشیدن حمایت امپریالیستها توانسته باشد کسی را منکوب کرده باشد فقط می توان از دستهای رنگارنگ اپوزیسیون بورژوازی نام برد. وگرنه انقلاب برآه خود ادامه می دهد. این مجموعه شرایط است که سفر مکه فارلین به ایران را جنجال برانگیز نمود. وگرنه نفس تماس امپریالیسم آمریکا با رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی امری ساده و معمول است.

تا نظام سرمایه داری برجامه حاکم باشد، هیچ تغییری در وضعیت موجود پدید نخواهد آمد و هر روز وضعیت اسفناثر خواهد گردید.

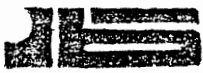
تنها یک راه در مقابل کارگران و زحمتکشان وجود دارد و آن برجیده شدن ریشه های اجتماعی آن یعنی نابودی نظامی است که عامل اصلی مفاصل اجتماعی می باشد. این امر در اولیین مرحله با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی که حافظ نظام سرمایه داری است و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق و سپس گذار به سوسیالیسم میتواند تحقق یابد و قطعاً تحقق خواهد یافت.



یادداشت های سیاسی

جمهوری اسلامی نه میخواهد و نه میتواند با عوامل اصلی گسترش فساد و فحشاء و قتل و جنایت و اعتیاد و... مقابله کند چرا که در این صورت باید خود رژیم و نظام حاکم رانفی نماید. رژیممی که خود فحشاء را قانونیت بخشید، شبکه های قاچاق مواد مخدر توسط مزدوران و عواملش در کمیته ها... و رهبری میشوند و با غارت و جپاول تمام ثروت جامعه، توده ها را در فقر و فلاکت غوطه و رساخته و باندهای درون حاکمیت، خود در راس دزدیهای کلان، احتکار اجناس و... قرار دارند چگونه میتواند با ناسامانیها و ناهنجاریهایی که خود موجد آنست به مقابله برخیزد؟

۴۰ ساعت کار، دو روز تعطیل در هفته حق مسلم کارگران است



بدون افشاء و انفراد همه جانبه لیبرالیسم و فرمیسم پیروزی انقلاب ممکن نیست!

است، به درخواستها و مطالباتی که قابل حصول و دست یافتنی است یعنی در همان حدی که برای بورژوازی لیبرال پذیرفتنی است تنزل دهند. اینسان استدلال میکنندکه اگر طبقه کارگر بر روی برنامه حداقل خودبنحوی که تحولات انقلابی - دمکراتیک را متحقق سازد اصرار کند، باعث رمیدن بورژوازی لیبرال میگردد. این در واقع اشاعه و تبلیغ این ایده است که طبقه کارگر در مرحله کنونی نیز نیازی به یک برنامه انقلابی و تاکتیک انقلابی ندارد. آنچه که طبقه کارگر و توده های مردم باید بدان گردن نهند، پذیرش برنامه بورژوازی فرمیستی بورژوازی لیبرال و آن خواسته های است که فیالمثل برای مثال بازرگانها و صدها و سازمان مجاهدین خلق و حزب دمکرات گردستان پذیرفتنی است. در اینجا وحدت نظری و عملی لیبرالیسم و سوسیال فرمیسم در جهت به انحراف کشاندن جنبش و شکست انقلاب آشکار میگردد. هر چند سوسیال فرمیسم نیز همانند لیبرالیسم طی چند سال گذشته ماهیت واقعی خود را بر

توده های کارگر و زحمتکش آشکار نموده و کارگران و زحمتکشان ایران به تجربه دریافته اند که سوسیال فرمیستها در همه جا مشابه عامل بورژوازی عمل میکنند، با این وجود خطر سوسیال فرمیسم در ایران یک خطر جدی است و نفوذ ایده های سوسیال فرمیستها با توجه به ضعف شکل و آگاهی طبقه کارگر و گستردگی خرده بورژوازی در جامعه ایران که خود زمینه ساز طبقاتی رشد فرمیسم محسوب میگردد همیشه جنبش را تهدید میکند.

این حقایق نشان میدهد که طبقه کارگر نمیتواند رهبری جنبش را بدست گیرد و توده های وسیع خرده بورژوازی دمکرات را حول یک برنامه و تاکتیکهای انقلابی رهبری نماید و تحولات انقلابی - دمکراتیک را بفرجام برساند، مگر آنکه لیبرالیسم و فرمیسم در جنبش منفرد گردند، این افراد بخشاً بخاطر نتیجه تجربه سیاسی توده ها است که در نتیجه عملکرد مدافعین این گرایشات بدست می آید و بخشاً محصول مبارزه تشویریک و سیاسی است که علیه این جریانات صورت میگیرد. این وظیفه است که سازمان ما در گذشته بدان عمل کرده و در آینده بدان عمل خواهد کرد. بدون افشاء و انفراد همه جانبه لیبرالیسم و فرمیسم پیروزی جنبش امکان پذیر نیست.

"شیره های مختلف رژیم در به اقتیاد در آوردن دانشگاهها"

معنوی، مراکزی آرام و مطیع و پیشبرنده سیاستهای ارتجاعی رژیم بدید آورد و در خدمت مقاصد جاه طلبانه و پان اسلامیم خود قرار دهد.

اما همه این تلاشها از پیش محکوم به شکست است همانگونه که در دیگر سطوح جامعه چنین بوده است. موج طوفانده انقلاب وسیل برخورد کارگران و زحمتکشان، در پیوند با فرزندان انقلابی خود در دانشگاهها، این واقعیت را با شیوات خواهند رساند که سرکوب هر چند نمیتواند موقتا بر روند مبارزات تالیبراتی برجای گذارد، اما در یک جامعه طبقه ای مستشارزه طبقه ای اجتناب ناپذیر است و در جریان این مبارزه، دانشگاه نقش واقعی خود را باز خواهد دیدافت و یکی از سنگرهای مبارزه توده ها خواهد شد و رژیم را از ترنوش مسترگ محشومش گریزی نیست.

تماسهای نهانی و . . .

برخلاف خواست سران حکومت جریان دارد. بحران انقلابی همچنان برجامعه حاکم است و بحران اقتصادی مدارک شدت می گیرد. تضادهای درونی هیئت حاکمه بر زمینه بحران دامن گرفته است و زمینه بروز اعتراضات گسترده و پیردامنه توده های پیش از پیش تقویت گشته است. در این میان اگر رژیم بابه رخ کشیدن حمایت امپریالیستها توانسته باشد کمی را منکوب کرده باشد فقط فی عنوان از دستهای رنگارنگ اپوزیسیون بورژوازی نام برد، وگرنه انقلاب برآه خود ادامه می دهد. این مجموعه شرایط است که سفر مکرر لیسن به ایران را جنال برانگیز نمود. وگرنه نفس تماس امپریالیسم آمریکا با رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی امری ساده و معمول است.

تا نظام سرمایه داری برجامعه حاکم باشد، هیچ تغییری در وضعیت موجود بدید نخواهد آمد و هر روز وضعیت اسفنا تر خواهد گردید.

تنها یک راه در مقابل کارگران و زحمتکشان وجود دارد و آن برجیده شدن ریشه های اجتماعی آن یعنی نابودی نظامی است که عامل اصلی مفاستد اجتماعی می باشد. این امر در اولیسن مرحله با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی که حافظ نظام سرمایه داری است و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق و سپس گذار به سوسیالیسم میتواند تحقق یابد و قطعاً تحقق خواهد یافت.



یادداشت های سیاسی

جمهوری اسلامی نه می خواهد و نه میتواند با عوامل اصلی گمترش فساد و فحشاء و قتل و جنایت و اعتیاد و . . . مقابله کند چرا که در این صورت باید خود رژیم و نظام حاکم را نفی نماید. رژیممی که خود فحشاء را قانونیت بخشید، شیکه های قاچاق مواد مخدر توسط مزدوران و عواملش در کمته ها، و رهبری میشوند و با غارت و جپاول تمام ثروت جامعه، توده ها را در فقر و فلاکت غوطه و رساخته و باندهای درون حاکمیت، خود در راس دزدیهای کلان، احتکار اجناس و . . . قرار دارند چگونه میتواند با ناسا مانیها و ناسا جریپهایی که خود موجد آنست به مقابله برخیزد؟

۴۰ ساعت کار، دو روز تعطیل در هفته حق مسلم کارگران است

یادداشت‌های سیاسی



۱- بن بست حکومت اسلامی و استیصال خمینی

کجا می‌روید؟ من نمیتوانم آنطور که شما می‌خواهید با شما صحبت کنم؛ لیکن شما ائمه فاضل بدهید که در یک همچو وقتی وقت یک همچو اموری است؟ شما چه تان است، من شما را می‌شناسم شما اینطور نبودید. به مسائل توجه کنید، به دنیا توجه کنید! به خودتان توجه کنید!

در صفحه ۱۲

"چه شده است، شما چه تان است، چرا با بدوقتی که دنیا به تزلزل درآمده است برای بی اعتبار کردن ایران، در یک مسئله مهمی که با ایده شما دست بدست هم بدهید و ثابت کنید به دنیا که ما وحدت داریم، وحدت ما اینطور شده است و در روزی که روز هسته وحدت است چرا شما میخواهید تفرقه ایجاد کنید؟ چه شده است شما دارید

یادرفیق

منصور اسکندری عضو کمیته مرکزی سازمان گرامی بساد



سه سال پیش در آبانماه ۶۲ رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی رفیقی را پس از یکسال و اندی شکنجه‌های مرگ‌آور به جوخه اعدام سپرد که در هر دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی در تمامی مراحل زندگی مبارزاتی اش چه در زندانها و چه در عرصه مبارزاتی خارج از زندان سمبل صداقت، آگاهی، قاطعیت، نظم و انضباط پرولتری و دشمن سر سخت لیبرالیسم و بوروکراتیسم بود. این رفیق فدائی دکتر منصور اسکندری "مهران" عضو رزنده کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بود.

در صفحه ۱۶

۱۳ آبان ۵۲

۱۳ آبان ۵۸



۱۳ آبان یادآور دو رویداد از بسج و بن متفاد در سیر انقلاب بوده‌ها است. دو رویداد در دوره اعتلا گسترده و برداشته مبارزات بوده‌ای با دو جهت گیری متضاد. یکی در روند تعمیق انقلاب و دیگری بر بستر شورا انقلابی و ضد امپریالیستی بوده‌ها، اما در جهت شکست کشاندن انقلاب.

در صفحه ۱۵

صدای فدائی

۸/۵ شنبه روی موج کوتاه

ردیف ۲۵ متر

۶ صبح و ۱۲/۵ روز بعد

سال ۵۲، سال اوج گیری انقلاب، اعتمادات، نظاهرات و همبستگی عمومی توده‌ها بر علیه رژیم شاه بود. هفته همبستگی که در آبانماه در دانشگاهها برگزار گردید تجلی اراده بهم پیوسته توده‌ها در سرنگونی رژیم شاه بود. و حکومت وقت با آتشش

پتک است خون من در دست کارگر
داس است خون من در دست پرزگر

جاودان با دیا دتنام جانباختگان
فدائی در آبان ماه :

- * محمدرضا چمنی
- * سیروس سپهری
- * عبدالرضا ماهگیر
- * مریم دژآگاه
- * جمشید دژآگاه
- * عزت بهرامی
- * مجید شریفی
- * داوود نوری
- * مهران محمدی

در صفحه ۱۴

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق